



دوازده قرن سکوت: بازخوانی «ملک یمین» از منظر قرآن و فقه^۱

به قلم: سید عدنان فلاحی

۱. تا جایی که صاحب این قلم بررسی کرده، تاکنون چنین تحقیق موضوعی ای در این باره منتشر نشده است که تمام جوانب این قضیه را هم از دیدگاه قرآن و هم کلیت تراث فقهی و روایی - و نه فقط بخشی از آن - مورد کاوش عمیق قرار دهد.

یگانه متن اصیل، متقن، و تنها مبنای ایمان مسلمانان، قرآن کریم است که در کنار سنت متواتر نبوی - به عنوان تبیین و بلاغ قرآن - بایستی بالاتر از تمام محصولات تراث مسلمانان قرار گرفته و مبنا و بنیاد و سنجهی رویکردهای آنان باشند. نتیجتاً هر موضوعی ابتدا به ساکن باید به قرآن عرضه شود و در صورت وجود اختلاف فهم در قرآن، آن فهمی که بیش از همه به روح «اخلاق»، «عدالت» و «قسط» نزدیکتر است مبنای عمل قرار گیرد. سیوطی - به نقل از عبدالرزاق صنعانی - می گوید از صحابی بزرگ عبدالله بن مسعود پرسش شد که محکمترین آیهی قرآن، کدام است؟ و وی در پاسخ این آیه را خواند: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (النحل ۹۰)^۱

واژگان عدل و احسان قطعاً برای مخاطبان عصر نزول واجد معانی و مفاهیم روشنی بودند وگرنه دعوت خداوند به دو واژهی مبهم و بی معنا، امری عبث و بیهوده می نماید. واژهی «عدل» شش بار در قرآن کریم تکرار شده که در تمامی حالات، در بافتار دادگری میان مردمان ذکر شده است. نتیجتاً واژهی عدل و مدلول آن صفتی شناخته شده و ملموس برای مخاطبان عصر نزول قرآن کریم بود. قرآن کریم در جای دیگری صریحاً هشدار می دهد که اگر قرآن با پیش فرض های ظالمانه - و نه عادلانه - فهم شود جز خسران و تباهی به بار نخواهد آورد: «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء ۸۲)^۲

حال تمام سعی ما در این نوشتار بر این است که با در نظرگرفتن تمام جوانب ممکن، به بررسی موضوع «ملک یمین» در قرآن بپردازیم که امروزه به سبب اعمال خلاف اخلاق و ضد بشری پاره ای افراد - که ذیل نام اسلام و دین رخ می دهد - به موضوعی مهم و چالشی بدل شده است. اما ترکیب «مَلِكُ الْيَمِينِ»، برآمده از فعل «مَلَكَ» - به معنای صاحب چیزی شدن و مستولی شدن - و واژهی «یمین» - به معنای دست راست و هم-چنین سوگند^۳ - است. راغب اصفهانی در توضیح اینکه چرا سوگند را یمین (دست راست) نیز می خوانند می گوید:

«یمین - به معنای سوگند - مستعار از دست [راست] است؛ از آن رو که مُعَاهِدٌ و مُحَالِفٌ = طرفینی که به چیزی سوگند می خورند یا به پیمانی گردن می نهند] و... با دست خود چنین می کنند. [= با یکدیگر دست می دهند و.../... و اینکه می گویند: مَلِكُ يَمِينٍ مِّنْ (مَلِكِ يَمِينِي)، چنین تعبیری از: در دست من است (فی یدی) نافذتر و رساتر است.»^۴

بنابراین ملک یمین، اشاره به نوعی رابطهی ملکیت دارد که در ادامه، تمام آیات مناقشه برانگیز شامل این مفهوم را به ترتیب چیدمان در مصحف کنونی رسمی،^۵ بررسی می کنیم.

- آیهی نخست (النساء ۳)

«وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَمَامِي فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعْوِلُوا» (النساء ۳)^۱

۱. نک: السیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ۱۴۸/۴

۲. و ما آن چه را برای مؤمنان مایهی درمان و رحمت است از قرآن نازل می کنیم و [لی] ستمگران را جز زیان نمی افزاید/ترجمه‌ی فولادوند

۳. نک: الفراهیدی، کتاب العین، ۳۸۷/۸

۴. الراغب، المفردات فی غریب القرآن، صص ۸۹۴، ۸۹۳

۵. گفتنی است از نظر بیشتر علما، ترتیب چیدمان سوره های قرآن امری اجتهادی - و نه توفیقی - بوده است. سیوطی (۹۱۱هـ) - ذیل نوع هجدهم (فی جمعه و ترتیبه) - می - نویسد: «وَأَمَّا تَرْتِيبُ السُّورِ فَهَلْ هُوَ تَوْفِيقِيٌّ أَيْضًا أَوْ هُوَ بِاجْتِهَادٍ مِنَ الصَّحَابَةِ؟ خِلَافٌ، فَجَدُّهُورُ الْعُلَمَاءِ عَلَى الثَّانِي مِنْهُمْ مَالِكٌ وَالْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ فِي قَوْلَيْهِ:

آیا ترتیب سوره های قرآن نیز [به مانند ترتیب آیات] توفیقی است یا اینکه نتیجهی اجتهاد صحابه است؟ در این زمینه اختلاف وجود دارد اما جمهور علما - از جمله مالک و قاضی ابوبکر [باقلانی] در یکی از نظراتش - معتقد به رأی دوم هستند.» (السیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ۲۱۶/۱) دکتر محمود رامیار نیز در کتاب ارزش مند خویش به طور مبسوط به این موضوع پرداخته است (نک: رامیار، تاریخ قرآن، صص ۵۹۷ - ۶۰۰)

این آیه با حرف شرطیه‌ی «إن» آغاز می‌شود که معادل «اگر» در زبان فارسی است. قسمت نخست آیه می‌گوید اگر بیم دارید که نمی‌توانید قسط را در مورد یتیمان رعایت کنید، پس با زنان - تا حداکثر چهار نفر - ازدواج کنید.^۲ در این جا پرسش پیش می‌آید که ازدواج با زنان چه ربطی به رعایت قسط میان یتیمان دارد؟ مفسران در این باب حتی تا شش نظر مختلف را نیز بیان کرده‌اند^۳ لکن دقت در بافتار این سوره نشان می‌دهد که این آیات به منظور رتق و فتق امور زنان و یتیمان - اعم از دختران یا پسران یتیم - نازل شده و با توجه به آیه‌ی ۱۲۷ از همین سوره، مناسب‌ترین تفسیر، بیان منسوب به ام المؤمنین عائشه است:^۴

«این آیه درباره‌ی دختر یتیمی است که تحت سرپرستی ولی خود قرار دارد و در مال وی شریک است. دارایی و زیبایی این یتیم، سرپرستش را وسوسه می‌کند و او درصدد این برمی‌آید که بدون رعایت عدالت در مهریه، با این دختر ازدواج کند... نتیجتاً این قبیل مردان از ازدواج با یتیمان تحت تکفلشان منع شدند مگر این که با آنان به عدالت رفتار کنند و...»^۵

در میان مفسران بزرگ معاصر، استاد شیخ محمد عبده نیز می‌گوید: «بیان تعدد زوجات، در بافتار سخن از یتیمان و نهی از خوردن اموال آنان - ولو به واسطه‌ی رابطه‌ی ازدواج - آمده است. این آیه می‌گوید که اگر در وجود خودتان نسبت به خوردن مال زوج‌هی یتیم احساس خوف کردید، نباید با آن‌ها ازدواج کنید.»^۶

اما بحث بسیار مهم دیگر این است که آیا ازدواج با همسران متعدد، منوط و معلق بر قسمت نخست آیه - «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى» - است یا این که در صورت فقدان این شرط نیز اجازه‌ی ازدواج با همسران متعدد وجود دارد؟

پیش از پرداختن به این پرسش، لازم است درباره‌ی مفهوم «دلیل الخطاب» یا «مفهوم مخالف» که از مباحث مشهور اصولیان است، توضیحات مختصری ارائه دهیم. علمای اصول برای ضابطه‌مند کردن فرآیند فهم نصوص،^۷ قواعد مهمی را وضع کرده‌اند که از جمله‌ی آن‌ها بحث در چگونگی دلالت الفاظ^۸ است. جمهور اصولیان دلالت را ذیل دو نوع کلی «منطوق النص» و «مفهوم النص» تقسیم‌بندی می‌کنند. فقیه و اصولی معاصر دکتر زلمی می‌نویسد:

«فقیه یا فاضلی، همان‌گونه که حکم را از عبارات و الفاظ نصوص - که آن را منطوق النص می‌نامند - دریافت می‌کند، به همین ترتیب، حکم را از روح و مضمون نص و از علتی که موجب تشریح آن شده است، استنباط خواهد نمود که استخراج حکم بدین شیوه را مفهوم النص می‌نامند.»^۹

حال برای روشن شدن مصداقی این تعاریف، به این آیه دقت کنید:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» (الإسراء ۲۳)^{۱۰}

۱. و اگر ترسیدید که درباره‌ی یتیمان نتوانید دادگری کنید با زنان دیگری که برای شما حلالند و دوست دارید، با دو یا سه یا چهار تا ازدواج کنید. اگر هم می‌ترسید که نتوانید میان زنان دادگری را مراعات دارید، به یک زن اکتفاء کنید یا با کنیزان خود ازدواج نمائید. این سبب می‌شود که کمتر دچار کجروی و ستم شوید و فرزندان کمتری داشته باشید. ترجمه‌ی خرمدل

۲. امام فخر رازی می‌گوید: «بدان که "إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى" شرط و "فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ" پاسخ شرط است. و بایستی روشن شود که این پاسخ، چگونه به آن شرط وابسته است و مفسرین در این باره چندین نظر دارند.» (التفسیر الکبیر ۴۸۵/۹)

۳. نک: الطوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ۱۰۴/۳، ۱۰۳

۴. نک: البناء، المرأة المسلمة، ص ۴۲

۵. البخاری، صحیح البخاری، ش ۵۷۴

۶. رشید رضا، تفسیر المنار، ۲۸۵/۴

۷. فرآیند فهم نصوص، چیزی است که غریبان از آن با نام هرمنوتیک (Hermeneutic) یاد می‌کنند. به بیان دقیق‌تر، دانش قواعد روش‌شناختی تفسیر یا فهم متون را هرمنوتیک نامند. (نک: مدخل Hermeneutic از: Merriam-Webster Collegiate Dictionary)

۸. دلالت یعنی از فهم چیزی، فهم چیز دیگری لازم آید. مثلاً وجود گرما بر وجود منبع گرما یا آتش، دلالت دارد و قس علی هذا...

۹. زلمی، اصول فقه کاربردی، ص ۵۶۴ (توضیح: از آن رو که کتاب اصول فقه دکتر مصطفی ابراهیم زلمی به فارسی برگردانده شده است فلذا به جهت استفاده‌ی عموم خوانندگان، نقل قول‌های خود را به همان ترجمه‌ی فارسی کتاب ارجاع می‌دهیم).

«تحریم تأیید [= اف گفتن] نیز در آیهی: **فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ**، منطوق النص است و هرگونه آزار و اذیت دیگری که متوجه پدر و مادر یا یکی از آن دو شود - خواه با گفتار باشد یا با کردار - و هر آن چه به نوعی اهانت و هتک حرمت آن دو تلقی گردد، مفهوم النص نامیده می‌شود.»^۲

بنابراین مفهوم نص، گذر از دلالت لفظی صرف، به سوی مفاهیم منطوقی و مستور در متن است چنان‌که مثلاً در آیهی فوق اگرچه به حرمت ضرب و شتم والدین اشاره‌ای نشده اما از حرمت تأیید (منطوق آیه) می‌توان حرمت هرگونه ایذاء و آزار کلامی یا جسمی (=مفهوم آیه) را نتیجه گرفت.

اما خود مفهوم نص هم، به دو نوع «مفهوم موافق» و «مفهوم مخالف» تقسیم می‌شود:

«مفهوم موافق، عبارت است از حکمی که از روح و مفاد نص، استنباط گردد و همیشه حکم آن، مطابق با حکم منطوق است. ولی مفهوم مخالف عبارت از دلالت لفظ بر ثبوت نقیض حکم منطوق برای مسکوت عنه است.»^۳

برای توضیح مصداقی، به همین آیه باز می‌گردیم. آیهی فوق را می‌توان ذیل تقسیم‌بندی منطوقی شرط و پاسخ شرط، بدین‌گونه تصویر کرد:

شرط: اگر یکی از آن دو یا هر دو، نزد تو به سالخوردگی رسیدند

پاسخ شرط: به آنها (حتی) **أَفٌ** [لفظی کراهت‌بار] مگو و بر سرشان بانگ مزن

در این جا مفهوم موافق همان بود که در بالا گفتیم یعنی نهی از هرگونه ایذاء و آزار والدین. اما مفهوم مخالف، بیان نقیض چیزی است که متن درباره‌ی آن ساکت است یعنی بر اساس ظاهر آیه، قسمت دوم (پاسخ شرط) منوط بر قسمت اول (شرط) است و نتیجتاً مفهوم مخالف آیه، این است که اگر قسمت شرط نقض شد می‌توان پاسخ شرط را نیز نقض کرد. به دیگر سخن، ظاهر این آیه فقط مربوط به حالتی است که والدین به سنین سالخوردگی رسیده باشند اما مفهوم مخالف آن، به معنای حالتی است که والدین به سنین پیری نرسیده‌اند (نقیض شرط) که در این حالت، قسمت دوم (پاسخ شرط) هم نقض شده و بدرفتاری با آن‌ها جایز می‌شود!

البته روشن است که استدلال به مفهوم مخالف در آیهی فوق، سرتاپا غلط است و بدرفتاری با والدین هیچ‌گاه مجاز نیست لکن هدف ما از این مثال صرفاً بیان مصداقی مفهوم مخالف بود. حال باید گفت که اصولیان، پیرامون انواع مفهوم مخالف و شرایط حجیت آن‌ها بحث‌های مفصلی را انجام داده‌اند که حتی اشاره‌ی گذرا به آن‌ها نیز فراتر از حوصله‌ی این نوشتار است^۴ لکن برای فهم محل مناقشه در آیهی ۳ از سوره‌ی النساء لازم بود تا بحث مفهوم مخالف مطرح شود.^۵ حال با این تفصیل، می‌توان آیه را این‌گونه نوشت:

شرط: اگر شما را بیم آن است که در کار یتیمان عدالت نورزید.

پاسخ شرط: از زنان هر چه شما را پسند افتد، دو دو، و سه سه و چهار چهار به نکاح در آورید.

و نتیجتاً مفهوم مخالف این آیه چنین است که: اگر نسبت به رعایت عدالت در امور یتیمان بی‌مسی نداشتید، نمی‌توانید با بیش از یک زن ازدواج کنید.

۱. و پروردگارت مقرر کرد که جز او را مپرستید. و به پدر و مادر (تان) احسان کنید. همانا اگر یکی از آن دو یا هر دو، نزد تو به سالخوردگی رسیدند، به آنها (حتی) **أَفٌ** [لفظی کراهت‌بار] مگو و بر سرشان بانگ مزن و بدیشان سخنی بس با کرامت بگوی. / ترجمه‌ی صادقی تهرانی

۲. زلمی، اصول فقه کاربردی، صص ۵۶۴، ۵۶۵

۳. پیشین ص ۵۷۰

۴. لازم است به این نکته‌ی بسیار مهم اشاره کنیم که «مفهوم مخالف» به لحاظ منطق صوری مطلقاً حجیتی ندارد. یعنی اگر از گزاره‌ی «الف» بتوان به گزاره‌ی «ب» رسید، منطوقاً نمی‌توان حکم داد که از نقیض گزاره‌ی «الف» نیز می‌توان به نقیض گزاره‌ی «ب» رسید. مثلاً فرض کنید که این رابطه درست باشد:

باران می‌بارد (الف) <====> زمین خیس می‌شود (ب)

حالا مشخص است که از نقیض «الف» - باران نمی‌بارد - نمی‌توان نقیض «ب» - زمین خیس نمی‌شود - را نتیجه گرفت چراکه ممکن است برغم نباریدن باران، زمین به علت دیگری خیس شود. اصولیان نیز به این نکته‌ی بدیهی منطوقی ملتفت بوده‌اند و حجیت مفهوم مخالف را منوط به وجود شرایط و قرائن بیرون از متن اصلی کرده‌اند.

۵. اصولیان در باب مفهوم مخالف، انواع و اقسام آن، اختلاف بر سر حجیت این انواع و شرایط آن، بحث‌های مبسوطی کرده‌اند؛ اما شاید مفصل‌ترین این بحث‌ها توسط ابن حزم اندلسی (۴۵۶هـ) و به ویژه آمدی (۶۳۱هـ) به رشته‌ی تحریر درآمده باشد و جالب است که کتاب اصول فقه هر دوی این نویسندگان، الإحکام فی اصول الأحکام نام دارد.

واضح است که حجیت داشتن مفهوم مخالف در این جا، نیازمند یک قرینه‌ی بیرونی است وگرنه به صرف فقدان چنین شرطی نمی‌توان بر اساس این قسمت از آیه، رأی به حرمت ازدواج با بیش از یک زن داد. بعضی اندیشمندان معاصر سعی کرده‌اند با پیش کشیدن این شرط، جواز ازدواج با بیش از یک زن را فقط و فقط منوط بر قسمت نخست آیه کنند که چنین استدلالی علاوه بر بطلان منطقی، فاقد قرینه‌ی عقلی و قرآنی است.^۱ در حقیقت این، قسمت بعدی آیه است که ازدواج با بیش از یک زن را محدود و مشروط می‌کند: «فَإِنْ حَفَّتُمْ وَلَا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»^۲ نتیجتاً داریم:

شرط: و اگر بیم دارید که عدالت نکنید

جواب شرط: فقط [با] یک زن یا کنیزی که مالک آنید [ازدواج کنید].

این جاست که ازدواج با بیش از یک زن، منوط بر عدم احساس بیم بر بی‌عدالتی است و واضح است که محکی و سنجهی تشخیص این احساس نیز کسی جز خود شخص نمی‌تواند باشد چراکه هیچ‌کسی نمی‌تواند از درون افراد دیگر آگاه گردد. هم‌چنین از این قسمت آیه، آشکار می‌شود که حرمت ازدواج با بیش از یک زن، نمی‌تواند برآمده از «مفهوم مخالف» قسمت پیشین آیه - بحث از رعایت عدالت بین یتیمان - باشد چراکه در این صورت، محدود کردن ازدواج با بیش از یک زن به عدم بیم از بی‌عدالتی با آن‌ها، بی‌معنا و عبث می‌نماید زیرا چنین چیزی پیش‌تر و در قسمت نخست آیه، محدود شده بود.

اما نکته‌ی اصلی مربوط به بحث ما، سخن از ملک یمین در این آیه است. دانستیم که اگر شخص از بی‌عدالتی^۳ بین همسران متعدد بیم دارد بایستی به ازدواج با یک زن یا ملک یمینش - اگر دارد - بسنده کند. قسمت پایانی آیه، دلیل این اکتفا به حداقل تعداد همسران را هم روشن می‌کند: «ذَلِكَ أَذْنَى الْأَتَّعُولُوا»^۴

مشتقات فعل «عال» - از ریشه‌ی عول یا عیل - در چند جای دیگر قرآن نیز تکرار شده که به معنای فقیر شدن و سخت شدن زندگی است.^۵ موضوع بسندگی به یک همسر یا ملک یمین نیز دقیقاً از آن روست که با افزایش تعداد همسران، شخص در تهیه‌ی مخارج زندگی به شدت و سختی دچار می‌شود و اصطلاح «عیال‌وار» بودن نیز از همین فعل، نشأت گرفته است چنان‌که اعراب وقتی بخواهند کسی را توصیف کنند که به خاطر فزونی زن و فرزند، به سختی افتاده است می‌گویند: أَعَالَ فلان...

عربی‌دان بزرگ، سعید بن مسعدة (۲۱۵هـ) - مشهور به اخفش اوسط - می‌نویسد:

«عَيْلَةٌ به معنای فقر است. می‌گویی: عَالٌ يَعِيلُ، یعنی او فقیر شد... [قرآن] می‌گوید: ذَلِكَ أَذْنَى الْأَتَّعُولُوا. یعنی [بسندگی به یک همسر یا ملک یمین بهتر است از آن‌رو که] عیال‌وار نشوید.»^۶

بعضی مفسران «عال» را به معنای جور دانسته‌اند و اینکه اکتفای به حداقل تعداد همسر، برای دوری از ظلم و ستم بهتر است.^۷ البته فرض صحت چنین معنایی، منافاتی با تفسیر «عال» به عیال‌وار شدن ندارد چراکه دشوار شدن اوضاع معیشتی خانواده به علت کثرت همسران نیز خود از مصادیق ظلم و جور است.

۱. از جمله دکتر محمد شحرور در فصل چهارم از کتاب فقه المرأة.

۲. و اگر بیم دارید که عدالت نکنید، فقط یک زن یا کنیزی که مالک آنید/ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده

۳. گفتنی است مراد از بی‌عدالتی در این جا، بی‌عدالتی در موضوعات مالی و معیشتی مابین همسران است؛ چنان‌که بافتار آیات پس و پیش نیز به همین معنا اشاره دارند و بنابراین ادعای تضاد بین این آیه و آیه‌ی ۱۲۹ از همین سوره - که متوجه بی‌عدالتی عاطفی است - محلی از اعراب ندارد.

۴. این [خودداری] نزدیکتر است تا به ستم گرایید [و بیهوده عیال‌وار گردید]/ترجمه‌ی فولادوند

۵. التوبة ۲۸، الضحی ۸

۶. الاخفش، معانی القرآن، ۳۵۶/۱ نظیر همین تفسیر، به شافعی نیز منسوب است (نک: الماوردی، تفسیر الماوردی، ۴۵۰/۱)

۷. این تفسیر به ابن عباس و پاره‌ای از علمای تابعین منسوب است (نک: الماوردی، تفسیر الماوردی، ۴۵۰/۱)

اما آیا می‌توان با ملک یمین - در ادامه مصادیق دقیق این اصطلاح را روشن خواهیم کرد - به صرف اینکه او با زن آزاد تفاوت دارد، بدون عقد نکاح رابطه‌ی زناشویی برقرار کرد؟ ما این پرسش را در ادامه‌ی بحث از خلال یکایک آیاتی که بررسی خواهیم کرد پی می‌گیریم لکن پیش از هر چیز لازم است مفهوم فقهی «تَسْرِي» را تعریف کنیم:

«تَسْرِي در لغت، به معنای برگزیدن سُرِيَة است... و منظور از سُرِيَة کنیز مملوکی است که ارباب وی، او را برای همبستری برمی‌گزیند. این واژه در اصل منسوب به سِرّ به معنای همبستری است... و گفته شده مشتق از سِرّ به معنای إخفا است زیرا چه بسیار رخ می‌داد که مردان، سُرِيَة‌هایی را مخفیانه برمی‌گزیدند و از همسران آزادشان مخفی می‌کردند. و کنیز را سُرِيَة می‌نامند چراکه او موضع سرور ارباب است... هم‌چنین تَسْرِي اصطلاحاً به معنای آماده‌کردن کنیز برای همبستر شدن است... و گاه مرد با کنیز شخص دیگری ازدواج می‌کند که ارباب آن کنیز، وی را به عقد مرد درمی‌آورد که چنین وضعیتی تسري نامیده نمی‌شود... ملک یمین اعم از تسري است چراکه ممکن است بدون آماده کردن شرایط با ملک یمین همبستر شد.»^۱ قاطبه‌ی فقهای سلف - از تمام مذاهب فقهی - معتقد بودند که علاوه بر نکاح، همبستری با کنیز (سُرِيَة یا ملک یمین) - بدون عقد نکاح - نیز جایز است و رابطه‌ی جنسی با کنیز نیازی به نکاح ندارد. آن‌ها این نوع دوم از رابطه را ذیل عنوان فقهی «تَسْرِي» تعریف می‌کردند. البته نوادری از فقهای سلف نظرات دیگری داشتند که در محل خود به آراء آنان نیز اشاره خواهیم کرد اما نظر غالب و جاری مذاهب مسلمانان، همان بود که در فوق گفتیم. ما معتقدیم که این نظر، در تضاد با آیات قرآن کریم بوده و در ادامه به اثبات این مهم خواهیم پرداخت.

اما آیا آیه‌ی النساء ۳، چنین دلالتی دارد؟ یعنی می‌توان از این آیه چنین برداشت کرد که همبستری با ملک یمین، بی‌نیاز از عقد نکاح است؟ در این جا باید گفت که خوانش قرآن - و عموماً هر متن یکپارچه‌ی دیگری - بدون بررسی تمام نصوص مربوط به موضوع مورد نظر، خوانشی غلط و مخدوش است و اساساً ایجاد سازوکارهای علم اصول فقه نظیر: منطوق و مفهوم، عام و خاص، مطلق و مقید و... تماماً به سبب نائل شدن به فهمی جامع و کامل از متون دینی بوده است. در مورد بطلان تَسْرِي و لزوم عقد نکاح برای جواز هرگونه ارتباط جنسی، آیه‌ی ذیل فصل الخطاب است:

«وَمَنْ لَّمْ يَسْتِطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ فِتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَاَنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرٍ مُّسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّهُنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (النساء ۲۵)^۲

چنان‌که در آیه‌ی النساء ۳ دیدیم، توصیه‌ی نهایی قرآن این بود که در صورت بیم از عدم رعایت عدالت مالی مابین همسران، به همان یک همسر آزاد یا ملک یمین کفایت شود. آیه‌ی فوق در ادامه‌ی همان آیه در سوره‌ی النساء وارد شده و با تفصیل بیشتری شرایط ازدواج را شرح می‌دهد. روشن است که مردان آزاد (غیر برده) - و چه بسا غیرآزاد (برده) - در جامعه‌ی عربی مخاطب قرآن، پیش و بیش از هر چیز مایل بودند تا با زنان آزاد (غیر کنیز) ازدواج کنند. قرآن وارد حوزه‌ی علائق و سلائق این مردان - که متأثر از بافتار تاریخی و اجتماعی آن دوران است - نشده و آنان را از این ترجیح ازدواج با زنان آزاد، بر حذر نداشته است^۳ ولی می‌گوید که اگر بنا به هر علتی، ازدواج با زنان آزاد میسر نشد می‌توان با ملک یمین مؤمن (مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ

۱. الموسوعة الفقهية الكويتية، ۲۹۵/۱۱، ۲۹۴.

۲. و هر کس از شما، از نظر مالی (یا حالی) نمی‌تواند زنان (آزاد) پاکدامن باایمان را به همسری (خود) در آورد، پس با دخترانی باایمان که مالک آنان هستید (ازدواج کنید). و خدا به ایمان شما دانایتر است. همه‌ی آزادانتان و زرخیدانتان از (جنس و پیوند) یکدیگرید؛ پس آنان را با اجازه‌ی مالکان و خانواده‌شان به همسری (خود) در آورید و مهریه‌هاشان را به طور پسندیده به آنان بدهید در حالی‌که پاکدامن باشند نه زناکاران و نه دوست‌گیران پنهانی. پس چون به ازدواج (شما) در آمدند، اگر مرتکب فحشایی شدند، در این صورت بر آنان نیمی از عذاب [مجازات] زنان آزاد است. این (پیشنهاد زناشویی با کنیزان) برای کسی از شماست که از تعب عزوبت بیم دارد و صبر کردن برای شما بهتر است. و خدا پوشنده‌ی رحمتگر بر ویژگیان است. / ترجمه‌ی صادقی تهرانی

۳. البته این عدم دخالت قرآن در ترجیح ازدواج با غیربردگان، تا زمانی است که منظومه‌ی اخلاقی و دینی مورد نظر قرآن پابرجا باشد وگرنه در جای دیگری می‌فرماید که ازدواج با کنیزان یا بردگان مؤمن، قطعاً بهتر از ازدواج با زنان و مردان آزاد اما مشرک است. (البقرة ۲۲۱)

مَنْ فَتِيَانِكُمْ الْمُؤْمِنَاتِ (ازدواج - و نه تسری - کرد. استفاده از فعل «انكحوهن» و تأکید بر پرداخت مهریه (وَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ) راه را بر هرگونه بازی با آیات بسته است و صریحاً تنها راه مجاز همبستری با ملک یمین و کنیزان را همانا عقد نکاح می‌داند.^۱

اما حتی فارغ از آیهی النساء ۲۵، خود آیهی النساء ۳ (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) نیز دلالتی بر وجود مفهوم تسری نداشته و فقط بیانگر جواز نکاح با ملک یمین است. عربی‌دان بزرگ سلف سعید بن مسعدة معروف به اخفش (۲۱۵هـ) می‌نویسد:

{فَوَاحِدَةً} یعنی: با یک زن [آزاد] نکاح کنید، {أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ} یعنی: با ملک یمینتان نکاح کنید^۲

هم‌چنین اصولی و فقیه بزرگ حنفی جصاص (۳۷۰هـ) ذیل بیان حکم این آیه می‌نویسد:

«در این آیه سخنی از همبستری نیست و آن چه در آغاز آیه آمده، فقط عقد است؛ چراکه اختلافی نیست که مراد از سخن خدای متعال: فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ، عقد است پس لازم است که مورد اشاره‌ی سخن خدای متعال: أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ، این باشد: با آنچه مالک شده‌اید نکاح کنید و منظور از نکاح، همان عقد است.»^۳

- آیهی دوم (النساء ۲۴)

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَّا وَرَاءَ ذَلِكَ أَن تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» (النساء ۲۴)^۴

آیات پیش از آیهی فوق، آن دسته از زنان را نام می‌برد که ازدواج با آنها حرام است (النساء ۲۲، ۲۳) سپس در ادامه‌ی آن آیات، این آیه ازدواج با (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) را نیز حرام اعلان می‌کند و به‌جز این موارد، ازدواج با مابقی زنان را جایز می‌داند. (وَأُحِلَّ لَكُمْ مَّا وَرَاءَ ذَلِكَ)

در ابتدا باید گفت که اصطلاح «مُحْصَنَات» در قرآن کریم به سه معنای متفاوت به‌کار رفته است:

- به معنای زنان پاکدامن (المائدة ۵، النساء ۲۵، النور ۲۴، ۳)

- به معنای زنان آزاد یا غیرکنیزان (النساء ۲۵)

- به معنای زن شوهردار (النساء ۲۴)

۱. ممکن است خواننده‌ی محترم با این پرسش بسیار مهم مواجه شود که با این وجود، چگونه ساختارهای فقه کلاسیک نسبت به این موضوع مهم قرآنی بی‌توجه بوده است؟ پاسخ این پرسش بسیار مفصل‌تر از این است که در این جا بیان شود لکن مختصراً باید گفت:

اولاً) ساختار غالب و رایج فقه کلاسیک، انباشته از اختلافات فقهی‌ای است که در گذر زمان کم‌رنگ شده و بنا بر ده‌ها علت و دلیل تاریخی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و... نظرات خاصی تدریجاً دست بالا را گرفت. نتیجتاً چنین نیست که تمام فقهای سلف در مورد این‌گونه مسائل رأی یکسانی داشته باشند.

ثانیاً) بررسی تاریخ تدوین فقه و دانش‌های موازی با آن، نشان می‌دهد که این علم، محصول فهم انسان‌های غیر معصومی چون ما بوده است که در پرتو فهم تاریخ‌مند خود دست به اجتهادات و استنباطات ویژه‌ای زده‌اند و هیچ‌یک از آنان نیز اصراری بر فرانقد بودن یا عصمت اجتهادات خود نداشته‌اند و بلکه حجم عظیم اختلافات منقول از عصر تدوین تراث (اواخر قرن دوم و قرن سوم هجری) گواه وجود پررنگ عنصر سیالیت و چون و چرا در آراء فقیهان آن دوره است که به تدریج، به دوران رکود و جمود فقهی - عصر تقلید صرف - انجامید.

برای مطالعه‌ی بیشتر در این‌باره، می‌توان به این کتب مراجعه کرد: تاریخ حقوق اسلامی: محمد خضری (نشر احسان)، تاریخ فقه و فقهاء: ابوالقاسم گرجی (انتشارات سمت)

نیز می‌توان به اثر سترگ استاد احمد امین یعنی ضحی الإسلام - به ویژه جلد دوم آن - مراجعه نمود.

۲. الاخفش، معانی القرآن، ۱/۲۴۴

۳. الجصاص، احکام القرآن، ۲/۷۱

۴. و زنان شوهردار [نیز] جز ملک یمینتان [بر شما حرام شده است]. خداوند [این حکم] را بر شما مقرر داشته است و فراتر از اینها برای شما حلال گردیده که با [صرف] مالهایتان از روی پاکدامنی نه از روی شهوترانی [می‌توانید آنان را] طلب کنید. پس هر کس از زنان که از او بهره‌برید، مهرشان را - به عنوان فریضه‌ای [مقرر] شده - به آنان بپردازید. و در آنچه پس از مهر مقرر به آن ترازی [و توافق] کنید، گناهی بر شما نیست. بی‌گمان خداوند دانای فرزانه است/ترجمه‌ی مسعود انصاری

این از ویژگی‌های اولاً زبان عربی - و هر زبان دیگری - و ثانیاً قرآن کریم است که بعضی واژگان - موسوم به مشترک لفظی - در معانی متعدد و حتی متضاد به کار می‌روند. مثلاً واژه‌ی «کافر» و جمع آن «کُفَّار» - از ریشه‌ی کفر به معنای پوشاندن - بر «شب» و «کشاورز» نیز اطلاق می‌شود چراکه اولی به واسطه‌ی تاریکی، همه چیز را می‌پوشاند و دومی نیز بذرها را در دل زمین مخفی می‌کند.^۱ این واژه در بافتار معنایی قرآن کریم دستخوش تغییر شده و البته گاه در همان معنای اصلی خود نیز استعمال گردیده است:

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وِزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بَبَائِهِ...» (الحديد ۲۰)^۲

به آیه‌ی مورد نظر بازگردیم. آیه می‌گوید که ازدواج با مُحَصَّنَات (در این جا زنان شوهردار)^۳ - مگر ازدواج با ملک یمین - بر شما حرام است. یعنی هیچ مردی نمی‌تواند با زنی که شوهر دارد، عقد نکاح ببندد مگر با آن دسته از زنان شوهردار که ملک یمین باشند. حال پرسش این است که منظور از ملک یمین در این آیه چه کسانی هستند؟ حقیقت این است که برغم چیرگی این باور که مراد از ملک یمین در قرآن، همواره کنیز است، مفسران سلف بر سر عموم معنا و مصداق این آیه - و خاصه مراد از ملک یمین در این آیه - اختلافات بسیاری داشته‌اند چنان‌که مفسر شهیر تراث مسلمانان ابن جریر طبری (۳۱۰هـ) می‌نویسد:

«ابن عباس و گروهی دیگر گفته‌اند که تأویل این آیه برای آن‌ها مبهم است... مردی به سعید بن جبیر گفت: ابن عباس را دیدم که وقتی از این آیه مورد پرسش قرار گرفت چیزی نگفت. سعید بن جبیر گفت: ابن عباس معنای این آیه را نمی‌دانست... و از مجاهد نقل شده که گفت: اگر کسی را می‌شناختم که این آیه را برایم تفسیر کند قطعاً به سوی او می‌شتافتم.»^۴

حتی اگر فرض کنیم که این قبیل روایات منسوب به مفسران بزرگ عصر صحابه و تابعین - امثال ابن عباس و مجاهد بن جبر و... - جعلی باشد، باز هم دشواری^۵ فهم این آیه را باید عامل جعل چنین روایاتی دانست. با گسترش مرزهای جغرافیایی مسلمانان و ایجاد پیوند با فرهنگ‌های دیگر، پاره-ای از هنجارهای قرون میانی در باب تعامل با بردگان و کنیزان، به جامعه‌ی مسلمانان رسوخ کرد و راه را بر تفاسیر گوناگون و چه بسا متضاد از این موضوع گشود. گستره‌ی عظیم اختلافات فقهای عصر عباسی بر سر جزییات و کلیات احکام مربوط به بردگان، ناشی از همین پیوندهای فرهنگی و چه بسا حیات پاره‌ای از عناصر فرهنگی پیش از اسلام بود که بر آراء و فتاوای فقیهان و مفسران این دوره تأثیرات ژرفی نهاد. وجود اختلافات متعدد بر سر تفسیر همین آیه، خود بیان‌گر همین نکته‌ای است که بدان اشاره کردیم.

اما مفسران سلف در باب تفسیر - و یا به قول طبری: تأویل - این آیه چندین احتمال را پیش کشیده‌اند:

احتمال یکم) منظور از ملک یمین در این جا، زنان شوهرداری هستند که به اسارت در می‌آیند.^۶

احتمال دوم) منظور کنیزان شوهردار هستند که اگر مشتری، آن‌ها را بخرد نکاح این کنیزان باطل شده و همبستری با آن‌ها برای ارباب مباح می‌شود و بنابراین نفس خریدن کنیز، به منزله‌ی طلاق وی از شوهرش است.^۷

احتمال سوم) منظور از محصنات، زنان پاکدامن - و نه شوهردار - هستند که همبستری با آنها جز از طریق عقد نکاح یا تسری جایز نیست.^۸

احتمال چهارم) این آیه در مورد زنان شوهرداری نازل شده که به مدینه مهاجرت کردند و مسلمانان با آن‌ها ازدواج کردند. بعدها که شوهران این زنان مهاجرت کردند، مسلمانان از ازدواج با این زنان منع شدند.^۱

۱. نک: الراغب، المفردات فی غریب القرآن، ص ۷۱۴

۲. بدانید که زندگی دنیا در حقیقت بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزون‌جویی در اموال و فرزندان است [مثل آنها] چون مثل بارانی است که کشاورزان را رستنی آن [باران] به شگفتی اندازد.../ترجمه‌ی فولادوند

۳. البته پاره‌ای از مفسران محصنات را در این جا به زنان پاکدامن و یا زنان آزاد نیز تفسیر کرده‌اند که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

۴. الطبری، تفسیر الطبری، ۱۶۴، ۱۶۵/۸

۵. إشکالیة (Problematic)

۶. نک: الماوردی، تفسیر الماوردی، ۴۶۹/۱

۷. همان ۴۶۹، ۴۷۰/۱

۸. همان ۴۷۰/۱

احتمال پنجم) منظور از محصنات، زنان آزاد هستند و بنابراین منظور آیه این است که ازدواج با زنان آزاد برای شما حرام است مگر ازدواج با نهایتاً چهار زن، یا این که ازدواج با زنان آزاد بر شما حرام است جز آن زنانی که خداوند آنها را ملک شما قرار داده و این نیز با حضور ولی زن و شهود و سایر شرایط نکاح محقق می‌گردد.^۲

احتمال ششم) از برخی مفسرین تابعین نقل شده که آن‌ها محصنات را به معنای زنان شوهردار می‌دانستند لکن معتقد بودند که منظور از «الّا ما ملکتم ایمانکم» همان همسران مردان هستند که از سایر زنان شوهردار مستثنا شده‌اند.^۳ جصاص می‌نویسد: «تأویل آیه از دیدگاه این دسته از مفسرین آن است که زنان شوهردار - جز برای شوهرانشان - حرام هستند و ممتنع نیست که مراد خدای متعال از این آیه، همین معنا باشد.»^۴ با این تفصیل، بطلان ادعای وجود اتفاق بر فحوا و معنای این آیه آشکار می‌شود چراکه مفسران سلف، یکایک احتمالات فوق را به بزرگانی از صحابه و علمای تابعین منسوب دانسته‌اند و اینک وظیفه‌ی ماست که مستدل‌ترین و عادلانه‌ترین تفسیر از این آیه را - که با سایر آیات قرآن هماهنگ باشد - برگزینیم. گفتنی است این قبیل بازخوانی‌ها و بازاندیشی‌های عمیق در تراث تفسیری و فقهی، بطلان ادعای دو جریان فکری را آشکار می‌کند: جریان نخست که هوادار اندیشه‌ی صلب و رایج تفسیری است و گمان می‌کند فهم رایج (orthodox)، یگانه تفسیر «ممکن» و «مطلوب» بوده و در عصر تدوین تراث (پیشا ارتدوکس)، هیچ فهم دیگری وجود نداشته است و نتیجتاً با هرگونه بازخوانی عمیق تراث، مخالفت می‌کند. و جریان دوم که منتقد اندیشه‌ی دینی است و دقیقاً همان پیش‌فرض‌ها و رویکرد طیف نخست را دارد لکن دلیل مخالفت این جریان با رویکرد بازاندیشی، ارائه‌ی تصویر ناکارآمد و ناقوار از کلیت اندیشه‌ی دینی است که چه بسا این تصویر، با کندوکاو در لایه‌های عمیق تراث، به هم بریزد. این دو طیف برغم تقابل شدید با هم، عموماً در ستیز با جریان «بازاندیشی در تفسیر رایج» هم‌داستان و متفقند.

باری، قبل از ورود به بررسی احتمالات تفسیری فوق، لازم است به این نکته اشاره کنیم که آیه‌ی النساء ۲۴ نیز به مانند آیه‌ی النساء ۳، هیچ دلالتی یا ارتباطی با مفهوم تسری ندارد و چنان‌که بافتار آیات پیشین و پسین (۲۳، ۲۲ و ۲۵) نشان می‌دهد این آیه درصدد بیان احکام مربوط به «نکاح» و برشمردن آن دسته از زنانی است که نکاح با آن‌ها حرام است و مجدداً تکرار می‌کنیم که کم یا زیاد دلالتی بر مفهوم مجعول تسری ندارد. حجت ما آن است که آیه‌ی النساء ۲۲ با عبارت «نکاح» آغاز می‌شود: «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ»^۵ و آیه‌ی ۲۳ نیز در ادامه‌ی این آیه، به برشمردن مابقی زنانی که نکاح با آن‌ها حرام است می‌پردازد و سپس به آیه‌ی مورد بحث می‌رسیم که «ازدواج/نکاح» با «المحصنات» - جز ملک یمین - را حرام می‌داند و شروط نکاح - از جمله پرداخت اجر یا همان مهریه - را بیان می‌کند و آیه‌ی بعدی نیز دقیقاً همین مسیر را پیگیری کرده و بایسته‌ها و شروط نکاح با ملک یمین را برمی‌شمارد. حال با این تفصیل و به‌دور از هرگونه پیش‌داوری، باید این پرسش را به شکل جدی درانداخت که مستندات قرآنی «تسری» کجاست؟^۶

در ادامه به بررسی احتمالات تفسیری آیه‌ی النساء ۲۴ می‌پردازیم. حقیقت این است که موارد سوم، پنجم و ششم تقریباً یک مدلول دارند و وجه مشترک آن‌ها این است که ملک یمین را به همسران عقدی یا کنیزان مُتَسَرّاً (مورد تسری واقع شده) تفسیر می‌کنند. البته احتمال ششم - منقول از برخی بزرگان تابعین - ملک یمین را فقط به زنان عقدی، برمی‌گرداند. مفاد مشترک این سه تفسیر این است که گویی منظور قرآن از «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» این بوده که با زنان (اعم از شوهردار یا آزاد یا پاکدامن) ازدواج نکنید مگر این که آن زنان، همسر شما یا ملک یمینتان (بنا بر احتمال سوم) باشند. صورت‌بندی ساده‌ی این تفسیر، به شکل زیر است:

با زنان شوهردار یا آزاد یا عقیف عقد نکاح نندید مگر آن زنانی که همسر شما هستند یا می‌شوند.

۱. همان‌جا

۲. نک: الرازی، تفسیر الرازی، ۳۵/۱۰

۳. این تفسیر، به مجاهد بن جبر، سعید بن مسیب و طاوس - از بزرگان مفسران عصر تابعین (پس از صحابه) - منسوب است. (نک: الجصاص، احکام القرآن، ۱۷۵/۲)

۴. الجصاص، احکام القرآن، ۱۷۵/۲

۵. و با زنانی که پدرانتان از ازدواج خود درآورده‌اند نکاح مکنید مگر آنچه که پیش‌تر رخ داده است. / ترجمه‌ی فولادوند

۶. پژوهش‌های دقیق در تراث نشان می‌دهد که بسیاری از مقومات تراث فقهی، فاقد مبنای قرآنی بوده و حاصل رشد و نمو تاریخی فقه در بستر رخدادها و وقایع عصر اموی و به‌ویژه عصر عباسی است. مفاهیم پرشمار نوظهوری مانند دار الحرب، دار الإسلام، دار العهد، زندیق، مفارق للجماعة، حِسْبَة... از این دسته‌اند.

آشکار است که این تفسیر به نوعی حشو یا همان‌گویی (tautology) دچار است چراکه حلیت رابطه‌ی زناشویی برآمده از عقد نکاح، بدیهی است و نیازی به استثنا کردن آن نیست. به دیگر سخن اگر مراد قرآن این باشد که ازدواج با زنان شوهردار - جز همسران خود شخص - حرام است (احتمال ششم)، وجود عبارت «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ» کافیت و نیازی به استثنا کردن همسر یا همسران خود شخص ندارد زیرا بدیهی است که حرمت ازدواج با زن شوهردار، شامل همسر شخص نمی‌شود! چراکه شوهر آن زن شوهردار، خود شخص است!

اما اگر مراد قرآن این باشد که ازدواج با زنان آزاد - جز همسران خود شخص اعم از آزاد یا کنیز - حرام است (احتمال پنجم) بازهم دلیلی ندارد که قرآن ازدواج با زنان آزاد را حرام اعلان کند و در ادامه همسران شخص را استثنا نماید چراکه حرام نبودن عقد نکاح با همسران فعلی، بدیهی است و از سوی دیگر چرا باید ازدواج با زنان آزاد حرام باشد؟

اگر هم مراد قرآن این باشد که ازدواج با زنان عفیف - جز همسران خود شخص یا کنیزان متسرّای وی - حرام است (احتمال سوم) ایضاً دلیلی ندارد که قرآن ازدواج با زنان عفیف را حرام اعلان کند و در ادامه همسران شخص را استثنا نماید چراکه حرام نبودن عقد نکاح با همسران فعلی، بدیهی است. نکته‌ی دیگر این که هیچ واژه یا اشاره‌ای به مفهوم مجعول تسرّی در این آیه وجود ندارد.

نهایتاً باید گفت که اگرچه این احتمالات تفسیری - به خصوص احتمال ششم و پنجم - دشواری ازدواج با زنان شوهردار را مطلقاً نفی کرده و ظاهراً آن را برای همیشه حل و فصل می‌نمایند و اگرچه این تفسیر، طرفداران مشهوری از میان علمای سلف دارد، لکن به حشو و همان‌گویی دچار است و با پاره‌ای از دلالات قرآنی - که در ادامه خواهد آمد - نیز هم‌خوانی ندارد. پرواضح است که اگر کسی این تفسیر را پذیرفت و دشواری ازدواج با زنان شوهردار را اساساً منتفی دانست - بر اساس همان معیارهای ارتدوکس گفتمان سلفیت - نمی‌توان او را ملامت کرد چراکه نهایتاً وی قائل به نظری شده که مفسرین بزرگ عهد تابعین نظیر سعید بن مسیب (۹۴هـ)،^۱ مجاهد بن جبر (۱۰۴هـ)،^۲ و طاووس بن کيسان (۱۰۶هـ)^۳ نیز همان رأی را داشته‌اند. پیش‌تر نیز سخن امام جصاص حنفی را نقل کردیم که پس از بیان نظر این سه تن می‌گوید: «تأویل آیه از دیدگاه این دسته از مفسرین آن است که زنان شوهردار - جز برای شوهرانشان - حرام هستند و ممتنع نیست که مراد خدای متعال از این آیه، همین معنا باشد.»^۴

حال به بررسی احتمال دومی می‌پردازیم که مفسرین در شأن نزول این آیه مطرح کرده‌اند: «منظور این آیه، زنان شوهردار است که ازدواج با آنان حرام است مگر این که مرد، کنیز شوهردار را خریداری کند که در این صورت، فروش آن کنیز به منزله‌ی طلاق وی است.»^۵

اما این تفسیر از آیه، هیچ شاهد قرآنی‌ای ندارد چراکه اصل در نکاح و طلاق، رضایت کامل زوجین است و هرگونه عامل خارجی‌ای که مانع این حقوق بدیهی طرفین شود ناعادلانه خواهد بود:

«وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (البقرة ۲۳۲)^۶
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرْهًا» (النساء ۱۹)^۷

ضمناً چنان‌که پیش‌تر آوردیم جواز هرگونه رابطه‌ی جنسی از دیدگاه قرآن، فقط منوط به بستن عقد نکاح و شرایط لازم آن است و صرف ایجاد رابطه‌ی ارباب/برده چنین چیزی را جایز نمی‌کند چراکه در غیر این صورت می‌توان ادعا کرد جایز است زن نیز بدون عقد ازدواج، با برده‌ی مرد خود رابطه‌ی

۱. او یکی از فقهای مشهور هفت‌گانه‌ی مدینه و ملقب به «سید التابعین» است. (نک: الزرکلی، الأعلام، ۱۰۲/۳)

۲. از بزرگ‌ترین مفسران مکه که بعدها ساکن کوفه شد. وی شاگرد برجسته‌ی ابن عباس است (نک: الزرکلی، الأعلام، ۲۷۸/۵)

۳. از بزرگان مفسرین تابعین که به دوری از حاکمان شهره بود. (نک: الزرکلی، الأعلام، ۲۲۴/۳) گفتنی است نام وی به دو شکل «طاووس» و «طاووس» ثبت شده است.

۴. الجصاص، احکام القرآن، ۱۷۵/۲

۵. القرطبی، تفسیر القرطبی، ۱۲۲/۵

۶. و چون زنان را طلاق گفتید، و عده‌ی خود را به پایان رساندند، آنان را از ازدواج با همسران (پیشین یا کنونی)شان، چنانچه به شایستگی با یکدیگر تراضی نمایند، جلوگیری نکنید/ترجمه‌ی صادقی تهرانی

۷. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برای شما درست نیست که زنان را (همچون کالائی) به ارث برید (و ایشان را بدون مهریه و رضایت، به ازدواج خود در آورید، و) حال آن که آنان چنین کاری را نمی‌پسندند و وادار بدان می‌گردند./ترجمه و شرح خرمدل

زناشویی برقرار کند. نتیجتاً تغییر ارباب کنیز شوهردار - تا وقتی که کنیز در عقد شرعی مرد دیگری باشد - هیچ دلالتی بر طلاق وی ندارد. در این باب حتی اخبار آحادی هم هست که این موضوع را ثابت می‌کند که حدیث مشهور «بریره» یکی از آنهاست:

«از عائشه نقل شده که او بریره را از گروهی از انصار خرید... و پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم بریره را مخیر کرد که با شوهرش بماند یا از وی جدا شود و شوهر وی برده بود... و عبدالرحمن [بن قاسم] گفته که شوهر بریره، آزاد بود [و نه برده]»^۱

بر اساس این روایت، عقد کنیز شوهرداری به نام بریره، با وجود تغییر ارباب، هم چنان پابرجا بوده و پیامبر علیه السلام نیز وی را مجبور به طلاق نمی‌کند. البته چنان‌که پیش‌تر گفتیم این نکته، از خود قرآن قابل اثبات و استناد است و نیازی به روایات و اخبار آحاد ندارد. رابطه‌ی ارباب/بردگی در نظام‌های اجتماعی کهن، متکی بر مالکیت ارباب بر نیروی کار برده و کنیز بود که در عوض به بهره‌مندی برده از امکانات زندگی می‌انجامید. علل اجتماعی مهمی را می‌توان برشمرد که نشان می‌دهند ریشه‌کنی آنی این پدیدار، ناممکن بود و حداقل پیامد آن، آواره شدن یک‌باره‌ی بسیاری از مردان و زنان پیر و جوان بود که نتیجتاً خود به مشکلات عظیم‌تری منجر می‌شد؛ فلذا قرآن کریم ضمن بستن راه‌های رواج بردگی، با تمهیداتی مسیر را برای الغای تدریجی آن فراهم نمود. در همین چهارچوب، بدیهی است که جداکردن کنیزان از شوهرانشان به سبب تغییر مالکیت اربابان، خود عاملی مهم در جهت بسط و تعمیم نظام ارباب/برده و گامی در جهت بهره‌کشی غیرانسانی و ناعادلانه از کنیزان - و تبعاً شوهرانشان - است که علاوه بر ضدیت با اهداف کلان اسلام، فاقد کوچک‌ترین مستند قرآنی بوده و بیشتر مفسرین سلف نیز بر نادرست بودن این احتمال تأکید کرده‌اند ولو این‌که طرفدارانی از میان صحابه و تابعین نیز داشته است. امام شافعی درباره‌ی مدلول حدیث بریره می‌گوید: «کنیز بودن بریره با فروخته شدن و سپس آزادشدن وی، زائل شد بنابراین زوال کنیز بودن وی به دو معنای داد؛ ولی این، معادل طلاق [از شوهرش] نبود چراکه اگر این انتقال مالکیت [وی به ام المؤمنین عائشه] معادل جدایی وی از شوهرش می‌بود پیامبر علیه السلام به او نمی‌گفت صاحب اختیار هستی با کسی که عقدی با وی نداری بمانی یا از او جدا شوی»^۲

جصاص نیز ادله‌ی طرفداران این نظر را به‌طور کامل بررسی کرده و مردود دانسته است و نهایتاً می‌نویسد: «ملک یمین شدن، منافاتی با [دوام] عقد نکاح ندارد چراکه رابطه‌ی ملکیت، قبل از فروختن کنیز هم موجود و غیرنافی نکاح بوده است، بنابراین به ملکیت درآمدن مشتری جدید نیز منافاتی با دوام نکاح ندارد»^۳

هم‌چنین فقیه، مفسر و اصولی بزرگ شافعی امام فخر رازی می‌نویسد: «مذهب علی و عمر و عبدالرحمن بن عوف این است که هرگاه کنیز شوهردار، فروخته شود طلاق وی رخ نمی‌دهد و فقهای امروز، بر این مسأله اجماع دارند»^۴

نتیجتاً در میان احتمالات تفسیری مطرح شده برای «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» فقط دو احتمال باقی می‌ماند: احتمال یکم) منظور از ملک یمین در این جا، زنان شوهرداری هستند که به اسارت در می‌آیند.

احتمال چهارم) این آیه در مورد زنان شوهرداری نازل شده که به مدینه مهاجرت کردند و مسلمانان با آنها ازدواج کردند. بعدها که شوهران این زنان مهاجرت کردند، مسلمانان از ازدواج با این زنان منع شدند.

کاوش در تراث روایی و فقهی عصر عباسی نشان می‌دهد که احتمال یکم دست بالا را داشته است. ما در ادامه ابتدا «شرایط امکان» چنین تفسیری را بررسی می‌کنیم و سپس به بررسی و نقد روایات و اخبار آحادی که در تأیید این احتمال وارد شده‌اند خواهیم پرداخت. مهم‌ترین پرسشی که در این - جا مطرح می‌شود این است که اسیرشدن زنان در چه حالتی ممکن است رخ دهد و چه هنگام محال است؟ برای پاسخ گفتن به این پرسش ابتدا باید شرایط درگرفتن جنگ از دیدگاه قرآن را یادآور شویم. بررسی تمام آیاتی که به سیاق «عام» و «خاص» درباره‌ی جنگ (قتال) وارد شده‌اند ما را به این نتیجه می‌رساند که تنها حالت مجاز و مشروع جنگیدن از دیدگاه قرآن کریم، همانا حالت «دفاع مشروع» است که در تمام نظام‌های دینی و غیردینی

۱. مسلم، صحیح مسلم، ش ۱۵۰۴

۲. الشافعی، الأم، ۱۶۱/۵

۳. الجصاص، احکام القرآن، ۱۷۲/۲

۴. الرازی، التفسیر الرازی، ۳۵/۱۰

جهان به رسمیت شناخته شده است. جنگ برغم منفور بودن از دیدگاه همه‌ی آدمیان سلیم الطبع، جزء سنت‌های بشری است که به علت وجود روحیات تکبر، خودپسندی و اقتدارطلبی در میان پاره‌ای از آدمیان، هیچ‌گاه زائل نخواهد شد. سرشت پیامبر اسلام علیه السلام و هم‌چنین مؤمنین همراه وی نیز از جنگ و خشونت بیزار بود، اما با همه‌ی این‌ها گاهی جنگ و خشونت برای دفاع از حقوق طبیعی انسان‌ها - مثل حق حیات و آزادی عقیدتی و... - بر آدمیان تحمیل می‌شود:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ...» (البقرة ۲۱۶)^۱

«...وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...» (آل عمران ۱۵۹)^۲

با این حال اولویت با صلح بوده و حتی در اخبار آحاد آمده است که خاتم النبیین علیه السلام پیروان خود را سفارش می‌کرد که همواره دوری از جنگ و خونریزی - حتی با دشمنان ستیزه‌گر و جنگ طلب را - از خداوند طلب کنند:

«لَا تَتَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ، وَسَلُّوْا اللّٰهَ الْعَاقِبَةَ: رُوِيَ رُوِي بِدُشْمَنِ رَا تَمَنَّا نَكْنِيْد بَلَكَّةَ اَزْ خَدَاوَنْد، عَافِيْت بِخَوَهِد.»^۳

ابن اثیر در شرح واژه‌ی عافیت می‌گوید: «عافیت یعنی این که از ناخوشی‌ها و بلاها در امان باشی و به معنای سلامتی و ضد مرض است.»^۴

اما چنان‌که گفتیم با همه‌ی این‌ها، دفاع در برابر جنگ‌خواهان و ستیزه‌جویان امری کاملاً مشروع، موجه و مقدس است:^۵

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا» (البقرة ۱۹۰)^۶

این جنگ فقط و فقط با کسانی است که ستیزه‌جو و جنگ طلب هستند و ربطی به اختلافات عقیدتی ندارد، نتیجتاً اصل و قاعده همواره صلح و سلام است و نه جنگ:^۷

«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» (الانفال ۶۱)^۸

«فَإِنْ اعْتَرَفْتُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» (النساء ۹۰)^۹

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»

(الممتحنة ۸)^{۱۰}

۱. جنگ بر شما مقرر شد، در حالی که آن را ناخوش دارید/ترجمه‌ی آیتی

۲. و اگر تندخو و سخت‌دل بودی همواره از پیرامونت پراکنده می‌شدند/ترجمه‌ی صادقی تهرانی

۳. البخاری، صحیح البخاری/کتاب التمی / بَابُ كَرَاهِيَةِ تَمَنِّي لِقَاءِ الْعَدُوِّ، ش ۷۲۳۷

۴. ابن الاثیر، النهاية في غريب الاثر، ۳/ ۲۶۵

۵. در باب واکاوی چیستی و چرایی «جنگ» از دیدگاه قرآن، علما و مصلحین بسیاری مانند: امام محمد عبده، شیخ محمود شلتوت، شیخ جمال البنا، دکتر طه جابر علوانی، علامه صالحی نجف آبادی، دکتر یوسف قرضاوی، دکتر حسن ترابی و... مفصلاً قلم‌فرسایی کرده‌اند که می‌توان به آثار آن‌ها مراجعه کرد.

۶. و در راه خدا بجنگید با کسانی که با شما می‌جنگند. و تجاوز و تعدی نکنید./ترجمه‌ی خرم‌دل

۷. روشن است که برای فهم متین و روش‌مند هر متن یکپارچه‌ای، تمام نصوص حول یک موضوع باید توأمافراخوانی شده و از رویکرد گل‌چین کردن دوری نمود. علمای اصول فقه برای روش‌مند کردن فهم، قواعد مهمی را وضع کرده‌اند که از آن جمله‌ی آن‌ها «تخصیص عام» و «تقیید مطلق» است یعنی چه‌بسا نصوصی که در یک‌جا به شکل کلی یا بدون قید و بند ناظر به حکمی باشند ولی در مواضع دیگر همان احکام به شکل خاص یا مقیّد بیان شوند که در این حالت برای رفع تضاد ظاهری، آن نصوص عام در پرتو نصوص خاص، و نصوص مطلق در پرتو نصوص مقیّد فهم می‌شوند. نمونه‌های این موارد در فقه پرشمار است که مجال بیان آن‌ها در این‌جا وجود ندارد و یکی از این موارد همین آیات مربوط به شرایط جنگ در قرآن کریم است که موارد بعضاً عام، در پرتو قیدها و تخصیص‌ها تفسیر می‌شوند. (برای مطالعه‌ی بیشتر فی المثل نک: زلمی، اصول فقه کاربردی، صص ۴۴۳ - ۵۱۰)

۸. اگر آنان به صلح گرایش نشان دادند، تو نیز بدان بگرای/ترجمه‌ی خرم‌دل

۹. بنابراین اگر از شما کناره‌گیری کردند و با شما ننجگیدند و (بلکه) پیشنهاد صلح کردند، خداوند به شما اجازه نمی‌دهد که متعرض آنان شوید/ترجمه‌ی خرم‌دل

۱۰. خداوند شما را باز نمی‌دارد از این که نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما ننجگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد./ترجمه‌ی خرم‌دل

و باید تکرار کنیم که جنگ و خشونت مشروع و موجه - که فقط در حالت دفاع اجتناب ناپذیر از حقوق بدیهی انسان تحمیل می شود - ربطی به اندیشه‌ی دینی نداشته و بسیاری از فلاسفه و خردورزان حتی از منظری غیر دینی نیز بر آن انگشت نهاده‌اند. برای مثال فیلسوف سیاسی بزرگ قرن بیستم کارل پاپر (۱۹۹۴م)^۱ - از بزرگ‌ترین مدافعان اندیشه‌ی لیبرالیسم - می نویسد:

«چنین نیست که من در همه‌ی احوال و در کلیه‌ی شرایط، مخالف انقلاب خشونت‌بار باشم. من هم مانند برخی از متفکران مسیحی قرون وسطی و دوران رنسانس که کشتن حاکمان جابر را جایز می دانستند بر این باورم که واقعا ممکن است در یک حکومت جابر و زورگو چاره‌ای جز انقلاب خشونت‌بار نباشد... تنها در یک مورد دیگر در منازعات سیاسی، به عقیده‌ی من استفاده از خشونت موجه است. و آن در هنگام ایستادگی در برابر هرگونه حمله (چه از داخل و چه از خارج کشور) به اساس حکومت دموکراتیک و تعرض به روش‌های دموکراسی است که پس از استقرار دموکراسی صورت بگیرد. بر همه‌ی شهروندان وفادار واجب است که در برابر هر حمله‌ای از این قسم حتی با توسل با خشونت ایستادگی کنند.»^۲

با این تفصیل، حمله کردن به شهرها و روستاها و قبایل و... و اسیرکردن افراد غیرنظامی اعم از زنان یا مردان، در ضدیت و مخالفت آشکار با آیات قرآن کریم - به ویژه آیه‌ی الممتحنة ۸ - بوده و فاقد مشروعیت دینی و اخلاقی و انسانی است. البته چنین رسوم جاهلی‌ای - به مانند زنده به گورکردن دختران یا تقدیس بت‌ها و... - در میان اعراب پیش از اسلام جاری و ساری بود؛ اما قرآن کریم آن‌ها را برای همیشه الغا کرد. دکتر جواد علی در مورد رسومات جاهلی می نویسد: «منبع نخست برده‌گیری، جنگ‌ها و تجاوزات بود. و پس از جنگ و تجاوزات، مردان و زنان و کودکان، اسیران جنگ-جویان و غنایم اسیرکنندگان به حساب می آمدند.»^۳

اما اسیرگرفتن زنان از دیدگاه قرآن، تنها در حالتی متصور است که این زنان به مانند مردان جنگی - در قامت جنگ‌جو و ستیزه‌گر و یا به عنوان هرگونه نیروی پشتیبانی - در لشکر متجاوزین حضور داشته باشند. لکن حتی در این حالت نیز، به کنیزی یا بردگی گرفتن آنان جایز نیست بلکه تمام اسیران جنگی پس از پایان جنگ، نهایتاً باید - با فدیة یا بدون فدیة - آزاد شوند:

«فَشُدُّواَ الْوَتَاقَ فَإِذَا مَا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ» (محمد ۴)^۴

در این جا از افراد نامطلع و ناآگاهی که - بر اساس رفتار عده‌ای مسلمان نما - ادعا می کنند اسلام جواز تجاوز به زنان شوهردار غیرمسلمان را صادر کرده است باید پرسید که مستندات این ادعای گزاف و دروغین و ضد قرآنی کجاست؟

نهایتاً پس از بررسی آیات فوق، چند نکته روشن شد که مجدداً تکرار می کنیم:

- تنها راه شرعی رابطه‌ی زناشویی از دیدگاه قرآن کریم - خواه با زنان کنیز یا غیرکنیز - همانا عقد نکاح است.

- صحت عقد نکاح و تبعاً رابطه‌ی زناشویی، مشروط و منوط و معلق به رضایت زن و مرد توأماً است و کسی را نمی توان مجبور به نکاح کرد.

- اسیرگرفتن افراد - من جمله زنان - فقط در حالت جنگ‌های مشروع دفاعی - و نه در غارت و حمله‌های هجومی به افراد غیرنظامی - موجه است.

- هیچ امکانی برای بردگی و کنیزی اسیران جنگی وجود ندارد و آنان نهایتاً - با فدیة یا بدون فدیة - آزاد می شوند.^۵

اما اگر زنی از نیروهای متجاوز به اسارت درآمد و پس از آزادی یا در حین اسارت، مسلمان شد و نخواست نزد شوهر مشرکش - که به اسارت درنیامده است - برگردد تکلیف چیست؟ بررسی و غور در آیات مربوط به احکام ازدواج، نشان می دهد که دشواری تفسیر این آیه از مجرای پرسش فوق، قابل حل و فصل است:

۱. Popper, Sir Karl .۱

۲. پوپر، جامعه‌ی باز و دشمنانش، صص ۹۵۸، ۹۵۷

۳. جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، ۲۴۵/۱۰

۴. اسیرشان کنید و سخت ببندید. آنگاه یا به منت آزاد کنید یا به فدیة. تا آنگاه که جنگ به پایان آید. و این است حکم خدا. و اگر خدا می خواست، از آنان انتقام می گرفت. ترجمه‌ی آیتی

۵. البته این حکم مربوط به عموم اسیران جنگی است اما اسیرانی که علاوه بر میدان جنگ، مرتکب جنایات وسیع شده‌اند و اصطلاحاً امروزه «جنایت‌کار جنگی» نامیده می شوند (war criminal/مجرم حرب) را می توان در دادگاه‌های صالح محاکمه کرد و به مجازات رساند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مَهَاجِرَاتٍ فَاَمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكُوفَرِ وَأَسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ أَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (الممتحنة ١٠)

این، تنها حالتی است که عقد ازدواج بین زوجین، بدون جاری شدن صیغه‌ی طلاق، فسخ شده و امکان ازدواج مجدد برای هرکدام از زوجین فراهم می‌شود. یعنی در صورت ایجاد شکاف عمیق اعتقادی بین زن و شوهر که عملاً امکان زندگی مشترک را سلب کرده و زن و شوهر را تبدیل به دشمنان یکدیگر کند، جدایی زوجین - بدون نیاز به عقد طلاق - محقق می‌شود.

قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَا أُمَّةً مُؤْمِنَةً حَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَا أَعْبَابُكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (البقرة ٢٢١)

منظور از مشرک در این آیه، مشرک جنگ افروز و تجاوزگر است و این ویژگی، بر مبنای ظاهر رفتار و سلوک افراد تعیین می‌گردد و وقتی این ویژگی در یکی از زوجین به جایی برسد که امکان تداوم زندگی مشترک را از بین ببرد، جدایی خودبه‌خود حاصل می‌شود چراکه براساس نص قرآن، نایستی زنان و مردان مؤمن در عقد نکاح چنین افرادی باقی بمانند و این، اتفاقی بود که عملاً در زمان پیامبر علیه السلام رخ داد؛ یعنی وقتی که زن، به خاطر دینش، فرار کرده و از شوهر مشرک خود جدا می‌شد یا عکس این موضوع رخ می‌داد و شوهر مؤمن به خاطر دینش، زن مشرکش را ترک می‌کرد. این حالات استثنایی، زمانی رخ می‌دهد که آتش جنگ میان اردوگاه زن و اردوگاه شوهر، زبانه می‌کشد و بر جدایی بین همسران تأکید می‌کند که در این هنگام عملاً ازدواج، پایان پذیرفته است و زن، حق دارد با مردی از اردوگاه فکری خود ازدواج کند و همین وضعیت، برای شوهر هم جاری است و او بایستی مهریه‌ی همسر پیشین خود را بپردازد و می‌تواند با زنی از اردوگاه فکری خویش ازدواج نماید. (الممتحنة ١٠)

مفسران و محدثان نیز اخبار آحادی را در شأن نزول این آیه آورده‌اند که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

«طبرانی با سند صحیحی از عبدالله بن ابی احمد روایت کرده که گفت: ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط پس از صلح [حدیبیه] هجرت کرد، برادران او عماره و ولید - پسران عقبه - نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم آمدند و خواستند که ام کلثوم را به آنان برگردانند.^۳ پس خداوند عهد بین پیامبر و مشرکین - فقط در مورد زنان - را نقض، و بازگرداندن زنان مسلمان مهاجر به سوی مشرکین را منع کرد^۴... هم چنین از مقاتل روایت شده که زنی به نام سعیده، همسر صیفی بن راهب^۵ - از مشرکین مکه - بود. این زن به هنگام صلح [حدیبیه] به مدینه آمد [و به سبب مسلمان شدن، از شوهرش گریخت]. مشرکین مکه به پیامبر گفتند که این زنان را نزد ما بازگردان که این آیه نازل شد... هم چنین ابن منیع از طریق کلبی و او هم از ابوصالح از ابن عباس نقل کرده که وقتی عمر بن خطاب مسلمان شد همسر وی هم چنان در میان مشرکین باقی ماند [و هجرت نکرد] و خداوند این آیه را نازل کرد که: و لا تمسکوا بعصم الکوافر (زنان کافر خود را نگه مدارید)^۶»

۱. ای مؤمنین، وقتی زنان مهاجر با ایمان پیش شما آمدند آن‌ها را بیازمایید. البته خدا ایمان آن‌ها را بهتر می‌داند. اگر فهمیدید که ایمان دارند آن‌ها را به کفار برنگردانید. این زن‌ها برای افراد بی‌ایمان حلال نیستند و کفار هم برای این‌ها حلال نیستند و مخارجی که کفار برای این زن‌ها کرده‌اند به کفار بدهید. و برای شما اشکالی ندارد که با آن‌ها ازدواج کنید، وقتی که مهریه‌ی آن‌ها را به آن‌ها بدهید. و عقد کفار را دستاویز قرار ندهید و شما باید خرجی را که برای آن‌ها کرده‌اید از آن‌ها بخواهید و آن‌ها باید خرجی را که کرده‌اند از شما بخواهند. این حکم خداست که بین شما حکم می‌کند. خدا دانا و حکیم است. / ترجمه‌ی بختیاری نژاد

۲. و با زنان مشرک ازدواج نکنید تا ایمان بیاورند قطعاً کنیز با ایمان بهتر از زن مشرک است هر چند [زیبایی] او شما را به شگفت آورد و به مردان مشرک زن مدهید تا ایمان بیاورند قطعاً برده با ایمان بهتر از مرد آزاد مشرک است هر چند شما را به شگفت آورد آنان [شما را] به سوی آتش فرا می‌خوانند و خدا به فرمان خود [شما را] به سوی بهشت و آمرزش می‌خواند و آیات خود را برای مردم روشن می‌گرداند باشد که متذکر شوند. / ترجمه‌ی فولادوند

۳. هم چنین نقل شده که ام کلثوم از شوهرش عمرو بن عاص گریخت و به مدینه مهاجرت کرد. (نک: القرطبی، تفسیر القرطبی، ۶۱/۱۸)

۴. گفتنی است بر اساس پاره‌ای روایات، شرط صلح حدیبیه - دال بر برگرداندن افرادی که از مکه به مدینه مهاجر می‌کنند - اساساً فقط شامل مردان بود و نه زنان؛ و خود پیامبر علیه السلام نیز به این نکته اشاره کرد. (نک: القرطبی، تفسیر القرطبی، ۶۱، ۶۲/۱۸)

۵. در بعضی روایات، نام شوهر سعیده، مسافر مخزومی ذکر شده است. (نک: القرطبی، تفسیر القرطبی، ۶۱/۱۸)

۶. السیوطی، لباب النقول فی اسباب النزول، ص ۱۹۴

قُرطبی هم درباره‌ی شأن نزول این آیه می‌نویسد: «گفته شده کسی که به مدینه مهاجرت کرد اُمیمة دختر بشر است؛ او همسر ثابت بن شمراخ - از کفار مکه - بود که از دست وی گریخت/ و وقتی به مدینه هجرت کرد/ سهل بن حنیف با وی ازدواج کرد... از ابن وهب از خالد نقل شده که این آیه درباره‌ی اُمیمة دختر بشر از خاندان عمرو بن عوف نازل شد و او، همسر حسان بن دحاح بود که پس از هجرت به مدینه با سهل بن حنیف ازدواج کرد. و مقاتل گفته که این زن [گریخته به مدینه]، سعیده همسر صیفی بن راهب - از مشرکین اهل مکه - بود.»^۱

با این تفصیل روشن شد که تنها حالت جواز ازدواج با زنان شوهردار، حالتی است که اختلافات عقیدتی مابین زوجین به حد درگیری و عناد رسیده باشد و ادامه‌ی این زندگی را غیرممکن کند به نحوی که زن، مجبور به گریختن از دست شوهر - و مهاجرت - شود و این دقیقاً همان تفسیری است که پیش‌تر نیز از صحابی ابوسعید خُدَری در تفسیر آیه‌ی ۲۳ از سوره‌ی النساء - تحت عنوان احتمال چهارم - آوردیم:

«این آیه در مورد زنان شوهرداری نازل شده که به مدینه مهاجرت کردند و مسلمانان با آن‌ها ازدواج کردند. بعدها که شوهران این زنان مهاجرت کردند، مسلمانان از ازدواج با این زنان منع شدند. این، نظر ابوسعید خُدَری است.»^۲

نتیجتاً با توجه به تفصیل فوق، مدلول این آیه از منظر قرآن کریم - و حتی در پرتو پاره‌ای اخبار آحاد و روایات - روشن شده و ابهامی باقی نمی‌ماند؛ لکن دسته‌ای از اخبار آحاد در «تراث عباسی»^۳ وجود دارد که اتفاقاً آن‌ها نیز به ابوسعید خُدَری منسوب بوده و در تضاد با نظر منسوب به خود اوست که چند سطر پیش، در باب تفسیر النساء ۲۴ نقل کردیم:

«عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ حُنَيْنٍ بَعَثَ جَيْشًا إِلَى أَوْطَاسٍ، فَلَقُوا عَدُوًّا، فَقَاتَلُوهُمْ فَظَهَرُوا عَلَيْهِمْ، وَأَصَابُوا لَهُمْ سَبَايَا، فَكَانَ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَحَرَّجُوا مِنْ غَشْيَانِهِنَّ مِنْ أَجْلِ أَزْوَاجِهِنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ذَلِكَ: /وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ/ النساء: ۲۴، أَي: فَهِنَّ لَكُمْ حَلَالٌ إِذَا انْقَضَتْ عِدَّتُهُنَّ:

از ابوسعید خُدَری نقل شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم در روز [جنگ] حنین، سپاهی را سوی اوطاس گسیل داشت. این سپاه، با دشمنی مواجه شدند و با آن‌ها جنگیده و آنان را شکست دادند و زنانی از آن‌ها را به اسارت گرفتند. گویا برخی اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم - به سبب این که این زنان، شوهرانی از میان مشرکین داشتند - از همبستری با آن‌ها اجتناب می‌کردند تا این که خدای عزوجل در این باره، این آیه را نازل کرد: /وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ/ یعنی: ازدواج با زنان شوهرداری که به اسارت شما درمی‌آیند در صورت انقضای عده‌شان، حلال است.»^۴

و در خبر واحد دیگری - منقول از ابوسعید خُدَری - بدون اشاره به آیه‌ی النساء ۲۴ آمده است:

«عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ، فِي غَزْوَةِ بَنِي الْمُصْطَلِقِ أَنَّهُمْ أَصَابُوا سَبَايَا، فَأَرَادُوا أَنْ يَسْتَمْتِعُوا بِهِنَّ، وَلَا يَحْمِلُنَّ...:

از ابوسعید خُدَری نقل شده که در جنگ بنی مُصْطَلِق، زنانی را به اسارت گرفتند و خواستند که با آن‌ها همبستر شوند ولی این زنان، حامله نگردند...»^۵

۱. القرطبی، تفسیر القرطبی، ۶۱/۱۸

۲. الماوردی، تفسیر الماوردی، ۴۷۰/۱ (هم‌چنین نک: الطبری، تفسیر الطبری، ۱۶۴/۸)

۳. منظور ما از «تراث»، تمام محصولات بشری‌ای است که ذیل قرآن کریم و سنت متواتر خاتم النبیین علیه الصلاة والسلام - به عنوان بلاغ و تبیین قرآن - به تدریج از اواخر عصر عباسی اول (۱۳۲ - ۲۳۲ هـ) نضج و تدوین یافته است. این محصولات کاملاً بشری - اعم از تاریخ و تفسیر و کلام و فلسفه و اصول و فقه و رجال و اخبار آحاد و... - برآمده از بافتار (context) تاریخی عصر عباسی و شرایط خاص آن دوران بوده است و بررسی و تدقیق در آن‌ها جز از طریق شناخت بسترهای تاریخی و اجتماعی آن دوران و خوانش دقیق خاستگاه‌های پیدایش فرقه‌ها و مذاهب فقهی/کلامی ممکن نیست. گفتمی است قرآن کریم، هم به جهت منشأ و حیانی و هم از نظر کیفیت تدوین و گردآوری، مطلقاً جزئی از «تراث عباسی» نبوده و بلکه محکی و سنجهی نهایی پالایش و تنقیه این تراث است.

۴. مسلم، صحیح مسلم، ش ۱۴۵۶

۵. البخاری، صحیح البخاری، ش ۷۴۰۹

چنان‌که پیش‌تر گفتیم منطق این اخبار آحاد که تنها راوی آن‌ها ابوسعید خدری است^۱ - و اصطلاحاً در طبقه‌ی صحابی به «غرابت سند» دچار است - با آن‌چه پیش‌تر در مورد منطق جنگ و اسارت و ازدواج، از آیات قرآن آوردیم و حتی با نظر تفسیری خود ابوسعید خدری در تضاد و تناقض است؛ نتیجتاً تنها شیوه‌ی درست تعامل با این گونه اخبار آحاد همان است که فقیه و اصولی بزرگ حنفی - سرخسی (۴۸۳هـ) - می‌گوید:

«قطعاً هر حدیثی که مخالف قرآن باشد مردود است. و پیامبر علیه السلام گفت: پس از من، احادیث، فزونی می‌یابد پس هرگاه حدیثی از من برای شما روایت شد آن را به کتاب خدای متعال عرضه کنید، و هر روایتی که موافق قرآن بود بپذیرید و بدانید که آن روایت را من گفته‌ام و اما هر آن‌چه مخالف قرآن بود را نپذیرید و بدانید که من از آن، بری هستم. [سرخسی می‌گوید:] از آن رو که قرآن، یقین‌آور است ولی در اتصال خبر واحد به پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم شبهه وجود دارد، نتیجتاً به هنگام ناممکن بودن پذیرش هر دوی آن‌ها، باید آن‌چه یقین‌آور است را پذیرفت و آن‌چه در آن شبهه وجود دارد را رها کرد.»^۲

البته شبهات موجود در این اخبار منسوب به ابوسعید خدری، محدود به این تناقضات نبوده و بلکه با موارد دیگری نیز در تناقض است. احمد حنبل نقل می‌کند:

«از زُوَیْفَع بن ثابت انصاری نقل شده که می‌گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که می‌گفت: هرکسی به خداوند و روز آخرت، ایمان دارد نباید طلا را با طلا خرید و فروش کند مگر این‌که و ز نشان مساوی باشد و نباید با زن شوهردار که اسیر شده ازدواج کند مگر در حالتی که آن زن حیض ببیند»^۳

بر اساس خبر واحد فوق - و اخبار مشابه دیگر - می‌بینیم که حتی همان کامجویی از زنان شوهردار به اسارت درآمده نیز در چهارچوب «عقد نکاح» - که منوط به رضایت خود زن است - مطرح شده است و لا غیر. تمام این اخبار آحاد منسوب به ابوسعید خدری - پیرامون اسیرکردن زنان شوهردار و کامجویی از آن‌ها - گاه در بافتار جنگ با بنی مُصَلِّق (مُریسیع) و گاه در بافتار جنگ حنین (اوطاس) مطرح شده‌اند که خود این نیز، تناقض است. ما در ادامه به نقل از همان تراث روایی، به بررسی سرنوشت اُسرای این دو جنگ می‌پردازیم و پرده‌ی دیگری از شبهات و معضلات و ناسازگی‌های درونی این گونه اخبار - علاوه بر تضاد با منطق قرآن کریم - را آشکار می‌کنیم. پیش از هر چیز، این نکته قطعاً قابل توجه خواهد بود که با وجود فزونی واژگانی چون: تَسْرِي، سَبِي (اسیر جنگی)، سَبَايَا (زنان به اسارت درآمده)، رَقِيق (برده)، استرقاق (برده‌گیری) و... در تراث روایی و فقهی عصر عباسی، قرآن کریم کاملاً از این مفاهیم و واژگان تهی بوده که خود این نکته‌ی ظریف، بیانگر تفاوت بین منطق قرآن کریم و وحی الهی، در قیاس با منطق تراث سراسر بشری و تاریخی عصر عباسی است.

ابتدا باید گفت که در موثق‌ترین و کهن‌ترین منبع روایی یعنی مُوطَّأ مالک بن انس (۱۷۹هـ) - به روایت محمد بن الحسن شیبانی (۱۸۹هـ) - کوچک‌ترین اشاره‌ای به این رخداد و بحث اسیرگرفتن زنان نشده است. در مورد ماجرای جنگ بنی مُصَلِّق یا مُریسیع^۴ - به فرض صحت آن - ابن هشام (۲۱۳هـ) در قدیمی‌ترین سیره‌ی نبوی به دلیل کاملاً تدافعی این جنگ اشاره می‌کند:

«دلیل جنگ پیامبر با بنی مُصَلِّق: ابن اسحاق می‌گوید که عاصم بن عمر بن قَتَادَة و عبدالله بن ابی بکر و محمد بن یحیی بن حَبَّان نقل کردند:... به پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم خبر رسید که قبیله‌ی بنی مُصَلِّق برای جنگ با وی گرد آمده‌اند و رهبر آنان، حارث بن ابی ضرار است.»^۵

واقعی (۲۰۷هـ) نیز در مورد علت رخداد این جنگ می‌نویسد:

۱. البته این خبر در مسند احمد به «ابوصرمه مازنی» هم منسوب شده (ابن حنبل، مسند احمد، ش ۱۱۶۰۲) ولی با چنین سندی مورد پذیرش صاحبان صحاح سته - از جمله بخاری و مسلم - نبوده است.

۲. السرخسی، اصول السرخسی، ۳۶۵/۱

۳. ابن حنبل، مسند احمد، ۱۶۹۹۸

۴. روایات در مورد تاریخ جنگ بنی مُصَلِّق، ضد و نقیض هستند. ابن هشام آن را سال ششم هجری و واقعی آن را سال پنجم هجری می‌داند.

۵. ابن هشام، السیره النبویه، ۲۹۰/۲ (این کتاب، چندین ترجمه‌ی مختلف فارسی نیز دارد.)

«بَلْمَصْطَلِقِ - از قبیله‌ی خُزاعه و هم‌پیمانان بنی مدلج - در ناحیه‌ی فرج اردو زده بودند. سردسته و بزرگ آنان، حارث بن ابی ضرار بود که طایفه‌ی خود و هر عرب دیگری را که می‌توانست، به جنگ با پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم تشویق کرده بود. اینان اسب‌ها و سلاح‌هایی تهیه کردند و آماده‌ی حرکت به سوی پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم [در مدینه] شدند.»^۱

بر اساس این اخبار، ستیزه‌جویان بنی مصطلق، زنان خود را نیز به منظور پشتیبانی جنگ، به همراه داشتند. برغم این‌که در سیره‌ی ابن هشام - به عنوان معتبرترین و قدیمی‌ترین سیره‌ی نبوی - مطلقاً اشاره‌ای به ماجرای ازدواج با زنان شوهردار اسیرشده در این جنگ وجود ندارد اما واقدی می‌نویسد:

«عمر بن عثمان از عبدالملک بن عبید از عبدالرحمن بن سعید بن یربوع از عمران بن حُصَین نقل کرده که گفت: نمایندگان بنی مصطلق به مدینه آمدند و فدیهِ اسیران خود - که تقسیم شده بودند - را پرداختند... از جُورِیة نقل شده: پدرم فدیهِ من را - معادل فدیهِ سایر زنان اسیر شده - به فیس بن شَماَس پرداخت. سپس پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم من را از پدرم خواستگاری کرد و با من ازدواج نمود.»^۲

بر اساس همین خبر می‌بینیم که پیامبر علیه السلام پس از آزادی یکی از اسیران زن، او را از پدرش خواستگاری می‌کند و اصلاً سخنی از بر ساخته^۳ و اصطلاح غیرقرآنی تسری در میان نیست. ایضاً واقدی - چند سطر بالاتر - می‌نویسد:

«كَانَ السَّيِّئُ مِنْهُمْ مَنْ مَنَّ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِغَيْرِ فِدَاءٍ، وَمِنْهُمْ مَنْ أَتَدِي... فَلَمْ تَبَقْ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي الْمُصْطَلِقِ إِلَّا رَجَعَتْ إِلَى قَوْمِهَا. وَهَذَا الثَّبْتُ:

گروهی از اسیران بنی مصطلق بودند که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم بر آنان منت گذاشت و آن‌ها را بدون گرفتن فدیهِ آزاد کرد و از گروهی نیز فدیهِ گرفته شد... نتیجتاً هیچ زنی از بنی مصطلق نماند مگر این‌که نزد طایفه‌اش برگشت. و این خبر از نظر ما [=واقدی] صحیح است.»^۴

نتیجتاً براساس همان تراث روایی، هیچ زنی - اعم از شوهردار یا غیرشوهردار - در جنگ بنی مصطلق به کنیزی گرفته نشد و همگی نزد طایفه‌ی خویش بازگشتند.

حال ببینیم مورخان عصر عباسی درباره‌ی جنگ حنین چه گفته‌اند؟

ابن هشام، جنگ حُنین - سال هشتم هجری - را نیز کاملاً دفاعی می‌داند:

«وقتی خبر پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم و فتح مکه توسط خداوند برای ایشان، به گوش قبیله‌ی هوازن رسید، مالک بن عوف نصری آنان را گرد آورد و تمام قبیله‌ی ثقیف، به هوازن پیوستند؛ هم‌چنین تمام افراد قبایل نصر و جُشم، سعد بن بکر و گروه اندکی از بنی هلال نیز به آنان پیوستند... وقتی مالک بن عوف تصمیم به حرکت به سوی پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم گرفت، اموال و زنان و فرزندانِ افرادش را نیز همراه آنان کرد.»^۵

در این‌جا نیز با یک حمله‌ی از پیش طراحی شده مواجهیم که ستیزه‌جویان، خانواده‌ی خود را نیز به عنوان پشتیبانی به همراه دارند. گزارش‌های مورخین عصر عباسی می‌گوید که مسلمانان در این جنگ نیز پیروز شدند و تعداد ۶۰۰۰ نفر از زنان و افراد دشمن را به اسارت درآوردند.^۶ و اما سرنوشت این اسیران چنین شد:

«نمایندگان هوازن به حضور پیامبر (ص) آمدند و آنان چهارده مرد بودند به سرکردگی زهیر بن سرد. و ابو برفان عموی شیری رسول خدا (ص) نیز با آنان بود و تقاضا کردند که بی دریافت فدیهِ، اسیران را آزاد فرماید. پیامبر (ص) فرمود: آیا زن و فرزند خود را دوستر می‌دارید یا اموالتان را؟ گفتند: هیچ چیز را با زن و فرزند خود برابر نمی‌دانیم. پیامبر (ص) فرمود: آن‌چه در سهم من و خاندان عبدالمطلب قرار دارد از آن شما باشد و از مردم نیز تقاضا خواهم کرد... [پیامبر به یارانش گفت:] اینک هر کس اسیری دارد و مایل است او را آزاد کند کار پسندیده‌ای است، و هر کس نیز میل ندارد بی دریافت فدیهِ اسیرش را آزاد کند، بر ما خواهد بود که از نخستین غنیمتی که به دست آوردیم برای هر اسیر شش شتر پردازیم. گفتند: راضی و تسلیم

۱. الواقدی، المغازی، ۴/۱۰۴ (این کتاب توسط استاد مهدوی دامغانی، به فارسی برگردانده شده است.)

۲. همان/۱۲۱

۳. زائف (False)

۴. همان/۱۲۱. ایضاً ابن سعد (۲۳۰هـ) - مشهور به کاتب واقدی - نیز عیناً همین مطلب را آورده و تأیید کرده است. (ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲/۶۴)

۵. ابن هشام، السیره النبویه، ۲/۴۳۷

۶. نک: همان، ۲/۸۸۱

نظر شما هستیم. و همگان اسیران را آزاد کردند و زنان و فرزندان ایشان را به آنان دادند و هیچ کس جز از عیینه بن حصن از این خواسته سر نیپچید و او نخست پیر زنی را که در سهم او قرار گرفته بود آزاد نکرد ولی بعدها او نیز اسیر خود را آزاد ساخت و پس داد.»^۱

با این تفصیل هیچ زنی - اعم از شوهردار یا مجرد - به کنیزی گرفته نشده و همگی آزاد شده‌اند. و اگر واقعاً یکی از این زنان شوهردار، به همسری یکی از مسلمانان درآمده باشد چگونه بدون طلاق، به نزد قوم خود بازگشته است؟؟ ناسازه‌ی دیگری که باعث می‌شود روایت ازدواج با زنان شوهردار اسیرشده را نپذیریم این است که مسلمانان از ازدواج با زنان مشرک، منع شده‌اند و هیچ اشاره‌ای نیز به مسلمان شدن این زنان نرفته است. پس چگونه ممکن است یکی از مسلمانان با این زنان ازدواج کرده باشد؟ حتی اگر بخواهیم این موضوع را در چهارچوب خارج از عقد نکاح و ذیل برساخته‌ی غیرقرآنی «تسری» نیز بررسی کنیم، ابن قدامة حنبلی (۶۲۰هـ) می‌نویسد:

«همانا چنان که ازدواج با زنان آزاد مجوسی و سایر زنان غیرمسلمان - به جز اهل کتاب [یهودی و مسیحی] - حرام است ایضاً همبستری - ذیل عنوان ملک یمین [تسری] - با کنیزان این نحله‌ها نیز جایز نیست و این، نظر بیشتر علما از جمله: مرة همدانی، زهری، سعید بن جبیر، اوزاعی، ثوری، ابوحنیفه، مالک و شافعی است و ابن عبدالبر می‌گوید که اکثریت فقهای همه‌ی شهرها و جمهور علما بر این موضوع متفق هستند و سخن مخالف با این، نادر است و به عنوان مخالفت محسوب نمی‌شود و جز طواس کسی به جواز چنین چیزی فتوا نداده است.»^۲

نتیجتاً حتی با فرض پذیرش برساخته‌ی تسری، باز هم صحت این اخبار، بر اساس منطق فقهی جمهور فقهای قرن اول و دوم، مردود است تا جایی - که فقیه و مفسر بزرگ قرآن، ابن جریر طبری (۳۱۰هـ) برای رفع این تناقضات به نکته‌ی بسیار مهمی اشاره می‌کند که نهایتاً پذیرش این اخبار آحاد را فقط و فقط در پرتو این سخن می‌توان توجیه کرد:

«إن سبایا أو طاس لم یوطان بالملك والسبایة دون الإسلام. وذلك أنهن كن مشركات من عبدة الأوثان، وقد قامت الحجة بأن نساء عبدة الأوثان لا يحلن بالملك دون الإسلام، وأنهن إذا أسلمن فرق الإسلام بینهن وبين الأزواج، سبایا كنَّ أو مهاجرات. غیر آنهن إذا كنَّ سبایا، حللن إذا هنَّ أسلمن بالاستبراء»:

همانا مسلمانان با زنان اسیرشده‌ی او طاس، به صرف به ملکیت درآمدن و اسیرشدنشان - جز در حالت مسلمان شدن این زنان - همبستر نشدند؛ زیرا این زنان، مشرک و بت پرست بودند و دلیل قاطع وجود دارد که همبستری با زنان بت پرستی که مسلمان نشده‌اند - به صرف کنیز شدن - حلال نیست. هرگاه این دسته از زنان - خواه اسیر باشند یا مهاجر - مسلمان شوند، اسلام، خودبه‌خود بین آن‌ها و شوهران مشرکشان جدایی می‌افکند / و نیازی به طلاق نیست. البته در حالتی که آنان اسیر شده و سپس مسلمان شوند، ازدواج با آن‌ها فقط پس از استبراء [= سپری شدن دست‌کم یک حیض / حلال است.]^۳

نتیجتاً طبری نیز معترف است که به فرض صحت چنین اخباری، تنها حالت مقبول بودن ازدواج مسلمانان با زنان اسیرشده، مسلمان شدن این زنان است که با میل باطنی از کیش شوهران پیشین خود خارج شده ولی شوهرانشان هم چنان بر مسلک خود باقی بمانند و چه بسا در این حالت، شوهران پیشین نیز خبری از زنان اسیرشده‌ی خود نمی‌گرفتند و همین شکاف عمیق عقیدتی، موجب جدایی و فراق می‌شد.

هم چنین در ادامه‌ی سخن طبری، به این سخن متین و متقن اشاره می‌کنیم که اسفراینی از فقیه و متکلم بزرگ معتزلی ثمامة بن اشرس (۲۱۳هـ)^۴ نقل می‌کند: «هر کس زنی را به اسارت درآورد و [بدون عقد نکاح] با او درآمیزد زناکار است.»^۵

۱. این قسمت را عیناً از ترجمه‌ی فارسی طبقات ابن سعد (الطبقات الكبرى) - به قلم استاد مهدوی دامغانی - نقل کردیم (ابن سعد، ترجمه‌ی فارسی طبقات ابن سعد، ۱۵۱/۲، ۱۵۰).

۲. ابن قدامة، الْمُعْنَى، ۵۰۶/۷.

۳. الطبری، تفسیر الطبری، ۱۶۹/۸.

۴. قاضی عبدالجبار اسدآبادی شافعی در وصف ثمامة می‌گوید: «او درجه‌ی بسیار والایی در فصاحت و بلاغت و درک نیکو داشت.» (الاسد الآبادی، فضل الإعترال و طبقات المعتزلة، ص ۲۷۲) بلخی نیز وی را یکی از «ارباب مذهب معتزله» می‌داند. (همان، ص ۷۳)

۵. الاسفراینی، التبصیر فی اصول الدین، ص ۸۰ (با کمال تأسف باید گفت که اسفراینی عفا الله عناه و عنه این سخن ثمامة را ذیل بدعت‌های او نام می‌برد!)

با این اوصاف و با پی‌گیری روش تفسیر قرآن به قرآن، و ایضاً با بررسی اخبار آحاد و اقوال علمای سلف، نهایتاً ما چکیده‌ی نتایج را خلاصه‌وار تکرار می‌کنیم:

- ازدواج با زن شوهردار - خواه کنیز باشد یا آزاد - حرام است.

- اسیر شدن زن - چنان‌که فقیه مالکی ابن المواز (۲۶۹هـ) نیز می‌گوید - به خودی خود باعث فسخ نکاح با شوهر پیشینش نیست.^۱

- اگر در جریان جنگی دفاعی، برخی افراد دشمن - اعم از زن یا مرد - اسیر شوند نهایتاً بایستی - با فدیة یا بدون فدیة - آزاد شوند. (محمد ۴)

- منظور از ملک یمین در النساء ۲۴، زنان مؤمنی هستند که از دست شوهران مشرکشان گریخته و به مسلمانان پناه می‌آورند که در این حالت - به سبب شکاف عظیم عقیدتی و عدم امکان زندگی مشترک - جدایی آنان از شوهرانشان نیازی به طلاق نداشته و مردان مسلمانی که به این زنان پناه داده‌اند می‌توانند پس از پرداخت مهریه‌ی قبلی این زنان به شوهران سابقشان، در صورت رضایت این زنان بی‌پناه - که اینک در حکم ملک یمین هستند - با آنها ازدواج شرعی نمایند. (الممتحنة ۱۰)

- حالت دیگری که می‌توان برای جدایی بدون طلاق تصور کرد، وقتی است که زنان ستیزه‌جوی اسیرشده، به اختیار خود، مسلمان شوند و از بازگشتن نزد شوهران مشرکشان امتناع ورزند. در این حالت نیز، این زنان مؤمن در حکم پناهندگان به مسلمانان هستند و در صورت رضایت خاطر، می‌توانند به عقد و نکاح شرعی مسلمانان درآیند چراکه اسلام، نکاح بین دو فرد با عقیده‌ی متضاد - که این اختلاف عقیدتی به درگیری بینجامد - را نمی‌پذیرد. (البقرة ۲۲۱) و واضح است وقتی چنین زنانی حاضر به بازگشت نزد شوهران پیشین خود نیستند یا حتی از دست آنها فرار کرده‌اند (الممتحنة ۱۰) امکان تداوم این زندگی مشترک، منتفی است. گفتنی است حتی در پاره‌ای شرایط خاص که بحث درگیری عقیدتی نیز وجود ندارد، قاضی مجبور است برای دفاع از حقوق زن، حکم «طلاق غیابی» صادر کند که بی‌شبهت به موضوع مورد بحث ما نیست.

نهایتاً باید گفت که هرگونه رفتار خارج از عقد و نکاح شرعی که خارج از شرایط فوق و فاقد مستند قرآنی باشد، وجاهت شرعی ندارد.

- آیه‌ی سوم (النساء ۲۵)

«وَمَنْ لَّمْ يَسْتِطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكَحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ فِتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّهُنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (النساء ۲۵)^۲

ما این آیه را پیش‌تر نیز مورد استناد قرار دادیم و گفتیم که این آیه، یکی از محکم‌ترین دلایل در بطلان برساخته‌ی غیرقرآنی «تسری» است چراکه صریحاً تنها بدیل ازدواج با زنان آزاد را، ازدواج با ملک یمین - و نه تسری - قرار داده است و تصریح به عباراتی چون: «فانکحوهن: با آنان ازدواج کنید»، «اتوهن اجورهن: مهریه‌هاشان را پرداخت کنید» در این آیه، راه را بر هرگونه تحمیل آراء تراث عصر عباسی و هم‌چنین گل‌چین کردن آیات می‌بندد.

- آیه‌ی چهارم (النساء ۳۶)

۱. وقال ابن المواز: لا يهدم السبي النكاح (ابن جزى، التسهيل لعلوم التنزيل، ۱/۱۸۷)

۲. و هر کس از شما، از نظر مالی (یا حالی) نمی‌تواند زنان (آزاد) پاکدامن باایمان را به همسری (خود) در آورد، پس با دخترانی باایمان که مالک آنان هستید (ازدواج کنید). و خدا به ایمان شما دانتر است. همه‌ی آزادانتان و زرخیدانتان از (جنس و پیوند) یکدیگرید؛ پس آنان را با اجازه‌ی مالکان و خانواده‌شان به همسری (خود) در آورید و مهریه‌هاشان را به طور پسندیده به آنان بدهید در حالی‌که پاکدامن باشند نه زناکاران و نه دوست‌گیران پنهانی. پس چون به ازدواج (شما) در آمدند، اگر مرتکب فحشایی شدند، در این صورت بر آنان نیمی از عذاب [مجازات] زنان آزاد است. این (پیشنهاد زناشویی با کنیزان) برای کسی از شماست که از تعب عزوبت بیم دارد و صبر کردن برای شما بهتر است. و خدا پوشنده‌ی رحمتگر بر ویژگیان است. / ترجمه‌ی صادقی تهرانی

«وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا» (النساء ۳۶)^۱

این آیه، مؤمنان به قرآن را مخاطب قرار داده و به آنان دستور می‌دهد که به والدین و اقوام و یتام و مساکین و... و ملک یمین (اعم از بردگان و کنیزان و زنان و مردان پناهنده و بی‌کس) نیکی کنند. اما آیا می‌توان تصور کرد که همبستر شدن اجباری و خارج از عقد نکاح با ملک یمین، و یا جدا کردن اجباری وی از شوهرش، مصداق «احسان» باشد؟؟ قطعاً تأمل در معنای عمیق این آیه‌ی شریف، و هم‌چنین گردن نهادن به دستور الهی «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»، خود می‌تواند روشن‌گر بسیاری از حقایق مسکوت و مغفول قرآن کریم در این‌باره باشد.

- آیه‌ی پنجم (النور ۳۳)

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تَكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَىٰ الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لَبْتَتُنَّ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (النور ۳۳، ۳۲)^۲

این آیات به مؤمنان دستور می‌دهد که در صورت مهیا بودن شرایط، سنت نکاح و ازدواج را ترویج دهند و - به مانند آیات پیشین (النساء ۲۵) - صریحاً کنیزان را نیز ذیل همین چهارچوب قرار داده است و می‌گوید اگر کسی امکان «نکاح» نداشت باید پاکدامنی و عفت، پیشه کند. روشن است که در این جا نیز قرآن کریم، هیچ بدیلی - جز عفاف - برای ازدواج و نکاح معرفی نمی‌کند (وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا) و گرنه قطعاً از برساخته‌ی تسری نام می‌برد؛ لکن قرآن کریم هم‌چنان اصرار دارد که تنها راه ارضای نیازهای جنسی، نکاح - با زنان آزاد یا ملک یمین - است که در آیات سوره‌ی النساء شرایط آن به طور کامل تبیین شده است و کسانی که امکان نکاح ندارند باید عفت و تقوا پیشه کنند (وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا).

قسمت انتهایی آیه به مؤمنان امر می‌کند که مبادا کنیزان خود را مجبور به زنا نمایند. در تعریف زنا باید گفت که قرآن کریم اساساً هرگونه همبستری خارج از محدوده‌ی نکاح را زنا می‌داند. با این تفاسیل آیا باز می‌توان راهی برای توجیه برساخته‌ی «تسری» - همبستری بدون عقد نکاح و از سر مالکیت - یافت؟؟

- آیه‌ی ششم (النور ۵۸)

۱. خدای را بپرستید و هیچ چیز شریک او مسازید و با پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و همسایه خویشاوند و همسایه بیگانه و یار مصاحب و مسافر رهگذر و بندگان خود نیکی کنید. هرآینه خدا متکبران و فخر فروشان را دوست ندارد. / ترجمه‌ی آیتی

۲. و آن زنان را که بی شوهرند و بردگان و کنیزکان خود را که سزاوار [ازدواجند] به همسری [دیگران] دهید. اگر فقیر باشند، خداوند از فضل خویش آنان را توانگر می‌سازد. و خداوند فراخ بخشایش داناست * و کسانی که [اسباب] ازدواج نمی‌یابند باید پاکدامنی پیشه کنند تا آنکه خداوند آنان را از فضل خویش توانگر کند. و کسانی از ملک یمین‌هایتان که در پی باز خرید خود هستند - اگر در آنان شایستگی ای بدانید - باز خریدشان کنید و از مال خداوند که بر شما ارزانی داشته است، به آنان بدهید و کنیزان خود را اگر پرهیزگاری خواهند به زنا وادار مکنید تا بهره‌ی زندگانی دنیا به دست آرید. و هر کس آنان را وادار سازد، خداوند پس از وادار کردن آن‌ها [نسبت به آن‌ها] آمرزگار مهربان است. / ترجمه‌ی مسعود انصاری

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِّن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِّنَ الظَّهْرِ وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (النور ٥٨)^١

این آیه نیز گواه دیگری است بر این که صرف رابطه‌ی اربابی/خدمت‌کاری دلیل بر جواز همبستری نیست و از همین رو ملک یمین - اعم از برده یا کنیز - موظف است به هنگام ورود به خلوت ارباب خود - اعم از زن یا مرد - از وی اذن ورود بخواهد تا مبادا وی را در حالت عریانی ببیند. در حالی که چنین چیزی در مورد همسر، محلی از اعراب ندارد چراکه همسران، بر یکدیگر حلال هستند فلذا عورت آنان بر یکدیگر حرام نیست.

- آیه‌ی هفتم (المؤمنون، ٦، المعارج ٣٠)

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» (المؤمنون ٦، ٧، ٥) و (المعارج ٣١، ٣٠، ٢٩)^٢

تنها آیه‌ای که مستمسک باورمندان به تسری قرار گرفته همین آیه است.^٣ باورمندان به تسری بدون در نظر گرفتن آیاتی که پیش‌تر آوردیم، فهم خود از این آیه را ملاک جواز تسری قرار داده‌اند در حالی که منطق تفسیر قرآن به قرآن، تمامی آیات را یک‌جا در نظر گرفته و سپس حکم نهایی صادر می‌کند. اما ریشه‌ی این فهم نادرست، ناشی از تفکیکی است که ظاهر آیه بین «ازواج» و «ملک یمین» برقرار کرده است. باورمندان به تسری گمان کرده‌اند که این تفکیک به این معناست که رابطه‌ی جنسی مشروع، به جز ازواج، با ملک یمین نیز - بدون عقد نکاح - جایز است؛ در حالی که آیه‌ی النور ٣٣ صریحاً بیان کرده است که در صورت فقدان امکان نکاح، باید عفاف پیشه کرد. این فهم غلط از آن‌جا ناشی می‌شود که وجود حرف «أو» (به معنای یا) را، به معنای تخییر بین دو نوع رابطه‌ی متفاوت بدانیم در حالی که این تفکیک بین ازواج و ملک یمین، نه به خاطر تفاوت در شکل رابطه، بلکه به سبب تفاوت در وضعیت اجتماعی و حقوقی این دو قشر (زنان آزاد و ملک یمین) و تأثیرات این تفاوت‌ها بر کیفیت عقد نکاح است چنان‌که در سوره‌ی النساء نیز داشتیم:

«فَوَاحِدَةٌ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» (النساء ٣)

می‌بینیم که دقیقاً همین ساختار در آیه‌ی فوق نیز وجود دارد و از حرف «أو» برای تفاوت بین ازواج (زنان آزاد به نکاح درآمده) و ملک یمین (کنیزان به نکاح درآمده) استفاده شده است ولو این‌که پیش‌شرط جواز همبستری در هر دو حالت، فقط نکاح است و لا غیر. در واقع امکان ازدواج با زنان آزاد در جامعه‌ی قبیله‌ای عصر نزول، دشوارتر از ازدواج با ملک یمین بود و نیاز به استطاعت مالی و نسبی و... بیشتری داشت چنان‌که خود قرآن می‌فرماید:

«وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّن فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ» (النساء ٢٥)^٤

موضوع «استطاعت» در ازدواج، به حدی در جامعه‌ی عصر نزول پررنگ بود^٥ که بعدها به ابواب فقه هم رخنه کرد و قسمتی از باب نکاح کتب فقه - تحت عنوان مبحث «کُفء» یا «کفاءة» - را به خود اختصاص داد تا جایی که حتی فقهای حنبلی و حنفی وجود کفاءة (هم‌پایگی) بین زن و شوهر را

١. ای کسانی که ایمان آورده‌اید قطعاً باید غلام و کنیزهای شما و کسانی از شما که به [سن] بلوغ نرسیده‌اند سه بار در شبانه روز از شما کسب اجازه کنند پیش از نماز باامداد و نيمروز که جامه‌های خود را بیرون می‌آورید و پس از نماز شامگاهان. [این] سه هنگام برهنگی شماست نه بر شما و نه بر آنان گناهی نیست که غیر از این [سه هنگام] گرد یکدیگر بپرخید [و با هم معاشرت نمایید] خداوند آیات [خود] را این گونه برای شما بیان می‌کند و خدا دانای سنجیده‌کار است/ترجمه‌ی فولادوند

٢. و کسانی که پاکدامنی می‌ورزند * مگر در مورد زنانشان یا ملک یمیشان، که در این صورت نکوهیده نیستند * پس هر کس که از این فراتر رود، اینانند که تجاوزکارند/ترجمه‌ی خرمشاهی

٣. نک: الجصاص، احکام القرآن، ١٧٥/٢

٤. و هر کس از شما، از نظر مالی (یا حالی) نمی‌تواند زنان (آزاد) پاکدامن باایمان را به همسری (خود) در آورد، پس با دخترانی باایمان که مالک آنان هستید (ازدواج کنید)/ترجمه‌ی صادقی تهرانی

از واجبات دانسته و ولی زن را ملزم می‌دانند که زن را به عقد نکاح مرد با درجه‌ی کفایه پایین‌تر از زن، در نیاورد چراکه در غیر این صورت، مرتکب فعل حرام شده است.^۲ این کفایه شامل مواردی چون: نسب، شغل، ثروت و... است که تفصیل آن را می‌توان در کتب فقه یافت.^۳ بر همین مبناست که قرآن کریم با در نظر گرفتن تفاوت‌های ماهوی این دو نوع ازدواج - ازدواج با زن آزاد و ازدواج با ملک یمین - آن‌ها را با حرف «أو» (یا) از هم تفکیک کرده است:

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ (النساء ۳)^۴

﴿إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ﴾ (المعارج ۳۰) (المؤمنون ۶)

تفکیکی که قرآن، بین «ازواج» و «ملک یمین» قائل شده حتی در مجازات‌های حقوقی هم مؤثر است. از همین روست که قرآن کریم - با در نظر گرفتن شرایط فرهنگی طبقه‌ی فرودست کنیزان و طبقه‌ی بالادست زنان آزاد - مجازات زنا‌ی کنیزان شوهردار را نصف مجازات زنان آزاد شوهردار قرار داده است:

﴿فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (النساء ۲۵)^۵

این تفاوت شأن یا طبقه‌ی اجتماعی در مورد همسران پیامبر علیه الصلاة والسلام - به نسبت سایر زنان - نیز وجود داشته است:

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾ (النساء ۳۰)^۶

قرطبی در تفسیر این آیه می‌گوید:

«فأخبر تعالى أن من جاء من نساء النبي صلى الله عليه وسلم بفاحشة والله عاصم رسوله عليه السلام من ذلك كما مر في حديث الإفك يضاعف لها العذاب ضعفين لشرف منزلتهن وفضل درجتهن وتقدمهن على سائر النساء أجمع وكذلك بينت الشريعة في غير ما موضع حسبما تقدم بيانه غير مرة أنه كلما تضاعفت الحرمات فهتكت تضاعفت العقوبات ولذلك ضوعف حد الحر على العبد:

خدای متعال در این آیه خبر داده است هرکدام از زنان نبی صلی الله علیه وسلم که مرتکب فعل شنیع شوند - و خداوند پیامبر خویش علیه السلام را از چنین وضعیتی حفظ کرده است چنان‌که در ماجرای إفک گذشت - مجازات آن‌ها به سبب شرف منزلت و برتری درجه و پیشگامی نسبت به همه‌ی زنان دیگر، دو برابر سایر زنان خواهد بود و این چنین است که شریعت نه تنها در این آیه - چنان‌که بیان آن چند بار پیش‌تر گذشت - بلکه بارها تبیین کرده است که هرکجا حرمت‌ها دو برابر باشد و هتک شود نتیجتاً مجازات‌های این هتک حرمت‌ها نیز دو برابر خواهد بود و از همین روست که مجازات زنا‌ی شخص آزاد، دو برابر برده است.^۷»

تمامی این شواهد قرآنی و هم‌چنین آیات پیشینی که به آن‌ها استناد کردیم جای هیچ شک‌ی را باقی نخواهد گذاشت که آیات سوره‌ی المؤمنون و المعارج، در همان چهارچوب آیات پیشین قرار دارد و مراد از تفکیک بین ازواج و ملک یمین در این آیات، فقط و فقط بیان تفاوت‌های ازدواج با این دو طبقه است که تبعات این تفاوت‌ها را می‌توان در بحث مجازات زنا و استطاعت یافت. نکته‌ی دیگری که می‌توان بر این بحث افزود این است که

۱. گفتنی است مبحث کفایه در ازدواج - که ما آن را به هم‌پایگی ترجمه می‌کنیم - مطلقاً محصور و محدود به شبه‌جزیره‌ی عصر نزول نبوده و تقریباً می‌توان گفت که چنین چیزی در همه‌ی فرهنگ‌ها و در کل تاریخ بشریت تاکنون، جاری و ساری است تا جایی‌که یکی از شرایط مهم موفقیت ازدواج از نظر روان‌شناسان خانواده، وجود تناسب بین زن و شوهر است که مواردی چون: تناسب خانوادگی، تناسب تحصیلی، تناسب ظاهری، تناسب فرهنگی، تناسب مالی و... را در برمی‌گیرد.

۲. نک: الموسوعة الفقهية الكويتية، ۲۶۷/۳۴

۳. برای مطالعه‌ی تفصیلی نک: الموسوعة الفقهية الكويتية، ۲۶۶/۳۴ - ۲۸۷

۴. اگر هم می‌توسید که نتوانید میان زنان دادگری را مراعات دارید، به یک زن اکتفاء کنید یا با کنیزان خود ازدواج نمائید. / ترجمه‌ی خرمدل

۵. اگر پس از ازدواج، از ایشان زنا سر زد، عقوبت ایشان نصف عقوبت زنان آزاده (یعنی: پنجاه تازیانه) است. ازدواج با کنیزان به هنگام عدم قدرت، برای کسی از شما آزاد است که ترس از فساد داشته باشد. و اگر شکیبانی ورزید برای شما بهتر است. و خداوند دارای مغفرت و مرحمت فراوان است. / ترجمه‌ی خرمدل

۶. ای همسران پیغمبر! هر کدام از شما مرتکب گناه آشکاری شود کیفر او دو برابر خواهد بود، و این برای خدا آسان است. / ترجمه‌ی خرمدل

۷. القرطبی، تفسیر القرطبی، ۱۷۳/۱۴

اگر ازواج و ملک یمین، دوگونه‌ی متفاوت از جواز رابطه‌ی جنسی باشند آن‌گاه هیچ مانعی برای ایجاد رابطه بین زن و غلام وی - ذیل عنوان تسری با ملک یمین - نیز وجود ندارد چراکه خطاب سوره‌ی المؤمنون، تمام مؤمنان - اعم از زن یا مرد - را شامل می‌شود و مختص به جنسیت خاصی نیست. مفسرین نیز متوجه این دوگانگی و تناقض بوده‌اند چنان‌که جصاص می‌گوید:

«جایز است که منظور از این سخن خدای متعال: *لِوَالِدَيْنِ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ* / عام باشد و زنان و مردان را توأم در بگیرد چراکه هرگاه / خطاب به / مذکر و مؤنث توأم باشد، ضمیر مذکر غلبه دارد؛ چنان‌که منظور از: *لِقَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ* / همه‌ی مردان و زنان / مؤمن / است. گروهی می‌گویند این سخن خداوند: *لِوَالِدَيْنِ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ* / مخصوص مردان است و این، به خاطر دلالت این سخن خدای متعال است: *لِإِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ* / چراکه بلاشک منظور از این آیه فقط مردان هستند. به نظر من، ممکن است لفظ اول - در مورد همه‌ی زنان و مردان - به شکل عام، ولی قسمت استثناء / *إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ* او ما ملکیت ایمانکم / مخصوص مردان باشد.^۱

درواقع اگر تمامی آیاتی را که در آن‌ها اشاره‌ای به ملک یمین وجود دارد بررسی کنیم، به ابعاد این تناقض بیشتر پی می‌بریم چراکه در تعدادی از آیات، ملک یمین - علاوه بر کنیزان - بر غلامان نیز اطلاق شده است (نک: النحل ۷۱، الروم ۲۸، النساء ۳۶)

ممکن است خواننده‌ی گرامی به تمام این ادله‌ی فوق راضی نشود و هم‌چنان درباره‌ی تفکیک بین «ازواج» و «ما ملکیت ایمانکم» دچار ابهام باشد. چنان‌که نشان دادیم این تفکیک - که در النساء ۳ نیز تکرار شده است - صرفاً بیان‌گر تفاوت‌های طبقاتی و حقوقی بین زنان آزاد و کنیزان بوده و مطلقاً مجوزی برای ایجاد رابطه‌ی جنسی خارج از عقد نکاح نیست؛ اما برای تحکیم این استدلال، مثال عینی‌تری از این تفاوت بین زنان آزاد و کنیزان خواهیم آورد که دقیقاً به همین شیوه در قرآن کریم آمده است:

«لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا» (الأحزاب ۵۵)^۲

«وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْأَرْزِقِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الْوَالِدِ الَّذِي لَمْ يَظْهَرْ وَأَعْلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (النور ۳۱)^۳

آیه‌ی فوق درصدد بیان کسانی است که زنان مؤمن می‌توانند در حضور آنان، زینت خود را آشکار کنند. چنان‌که می‌بینیم در این آیه، قرآن کریم بین «نسانهن» و «ما ملکیت ایمانهن» تفکیک قائل شده است در حالی‌که هر دو دسته نهایتاً جزء زنان هستند. لکن شرایط متفاوتی بین زنان آزاد و کنیزان در جامعه‌ی عصر نزول، ایجاب می‌کند تا قرآن با زبانی آشنا با مخاطبان نخستین خود، سخن بگوید. هرچند عده‌ای مفسران عبارت «ما ملکیت ایمانهن» را به همه‌ی بردگان - اعم از زن و مرد - تفسیر کرده‌اند لکن دقت در بافتار آیه و هم‌چنین توجه به آیه‌ی ۵۸ همین سوره - که پیش‌تر بررسی کردیم - نشان می‌دهد که عبارت «ما ملکیت ایمانهن» در این آیه نمی‌تواند شامل غلامان (بردگان مذکر) باشد و این مردان، اصطلاحاً محرم اربابان مؤنث خود نیستند. جصاص ذیل بیان احکام این آیه می‌نویسد:

«ابن عباس و أم سلمة و عائشة عبارت *لِأَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ* / را به این تأویل کرده‌اند که غلام می‌تواند به موی سر ارباب مؤنث خود نگاه کند. عائشة گفته: غلام می‌تواند به موی سر سایر زنان هم نگاه کند... اما ابن مسعود و مجاهد و حسن [بصری] و ابن سیرین و [سعید] بن مسیب گفته‌اند

۱. الجصاص، احکام القرآن، ۳/۳۳۰

۲. در مورد پدران و فرزندان و برادران و پسربرادر و پسرخواهر و زنان و کنیزانشان اشکالی بر آن‌ها وارد نیست (که جلوی آن‌ها بدون حجاب باشند). از نافرمانی خدا بترسید، چون خدا شاهد هر چیزی است. / ترجمه‌ی بختیاری نژاد (این آیه خطاب به همسران پیامبر علیه الصلاة والسلام - امهات المؤمنین - است.)

۳. به زنان مؤمن هم بگو: از نگاه خریداری خودداری و عفت خود را حفظ کنند و زینت خود را آشکار نکنند مگر آن چه ظاهر است، و روسری‌های خود را روی سینه بیاندازند و زینت خود را آشکار نکنند، مگر به شوهر یا پدر و یا پدرشوهر یا پسر یا پسرشوهر یا برادر یا پسربرادر یا پسرخواهر یا زن‌ها یا کنیزها یا غلام‌هایی که تمایلی به زنان ندارند یا بچه‌هایی که هنوز از امور جنسی اطلاعی ندارند و طوری پا بر زمین نزنند که زینت‌هایشان را که پنهان کرده‌اند آشکار شود. ای افراد باایمان، همگی به اطاعت خدا برگردید تا رستگار شوید. / ترجمه‌ی بختیاری نژاد

که غلام نمی‌تواند به موی سر ارباب مؤنث خویش نگاه کند و این، نظر اصحاب ما [=حنفی‌ها] است که هیچ مردی - مگر محارم - نمی‌تواند به موی سر زن، نگاه کند و این افراد، عبارت /أو ما ملکت ایمانهن/ را فقط به کنیزان تأویل کرده‌اند /و نه غلامان/»^۱

جصاص سپس به دلیل تفکیک بین «نساء» و «ملک یمین» - برغم هم جنس بودن هر دو - در این آیه پرداخته است و می‌نویسد:

«قرآن، زنان را در این آیه با عبارت: /أو نسائهن/ ذکر کرده و منظورش، زنان آزاد مسلمان است و بنابراین ممکن است کسی گمان کند که کنیزان نمی‌توانند به موی سر اربابان مؤنث خویش بنگرند... پس خدای متعال /با نام بردن از: ما ملکت ایمانهن/ روشن ساخته که زنان آزاد و کنیزان، حکم یکسان دارند.»^۲

متکلم برجسته‌ی اهل سنت، ماتریدی (۳۳۳هـ) نیز دلیل دیگری را برای این تفکیک بین «نساء» و «ملک یمین» در آیه‌ی النور ۳۱ ذکر می‌کند:

«بیشتر به نظر می‌رسد - و خداوند داناتر است - که منظور /از: ما ملکت ایمانهن/ فقط کنیزان - و نه غلامان - باشد. زیرا در انتهای آیه می‌گوید: /أو التابعتین غیر أولی الإزبة من الرجال/ که غلام، داخل در مفهوم رجال است.»^۳

اما مفسر و فقیه برجسته‌ی تراث مسلمانان، جارالله زمخشری حنفی (۵۳۸هـ) نیز می‌نویسد:

«از ابن عباس رضی الله عنهما نقل شده که ظاهر عبارت /نساءهن/ و ما ملکت ایمانهن/ زنان آزاد و کنیزان را مراد دارد که هم‌نشین و مستخدم زنان هستند... و گفته شده که منظور از /ما ملکت ایمانهن/ بردگان مذکر و مؤنث توأم است و از عائشة رضی الله عنها نقل شده که وی نظرکردن غلام به خودش را مباح می‌دانست... و سعید بن مسیب نیز چنین نظری داشت سپس از ابن نظر عدول کرد و گفت: مبدا آیه‌ی سوره‌ی النور شما را فریب دهد چراکه منظور آیه، فقط کنیزان است؛ و این نظر، درست است زیرا غلام ارباب مؤنث - خواه این غلام، خواجه باشد یا نباشد - به وی نامحرم است.»^۴

و از میان مفسرین برجسته‌ی شیعه، شیخ طوسی نیز همین نظر را دارد.^۵

با وجود تمامی این حقایق غیر قابل انکار قرآنی، ما در ادامه کاربردهای مشابه حرف «أو» - مانند آنچه در آیات المؤمنون و المعارج آمده است - را از خود قرآن مثال می‌آوریم تا استدلالات زبانی ما اتم و اکمل باشد:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (آل عمران ۱۴۴)^۶

«وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (الحج ۵۸)^۷

در این دو آیه‌ی فوق، می‌بینیم که «قتل» از «موت» - با حرف أو (یا) - تفکیک شده است گویی قتل، چیزی است و موت، چیز دیگر. در حالی که این تفکیک ظاهری، فقط برای توضیح و تبیین شرایط متفاوت دو نوع مرگ مختلف، وارد شده است و گرنه کشته شدن یا مرگ عادی، هر دو نهایتاً به مرگ و نیستی دنیوی شخص می‌انجامد و خود واژه‌ی موت به تنهایی، شامل هرگونه مرگ خواهد شد. نتیجتاً این تفکیک فقط برای تبیین دو گونه‌ی متفاوت مرگ است. بر همین قیاس، نظیر همین تفکیک ظاهری، در آیات سوره‌های المؤمنون و المعارج نیز بین زنان آزاد (ازواج) و ملک یمین

۱. الجصاص، احکام القرآن، ۴/۴۱۱، ۱۰.

۲. همان، ۳/۴۱۱.

۳. الماتریدی، تفسیر الماتریدی، ۷/۵۴۹، ۵۴۸.

۴. الزمخشری، الکشاف، ۴/۲۹۲، ۲۹۱.

۵. نک: الطوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ۷/۴۳۰.

۶. جز این نیست که محمد پیامبری است که پیش از او پیامبرانی دیگر بوده‌اند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما به آیین پیشین خود باز می‌گردید؟ هر کس که بازگردد هیچ زبانی به خدا نخواهد رسانید. خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد. /ترجمه‌ی آیتی

۷. و کسانی که در راه خدا مهاجرت کرده، سپس کشته شدند یا مردند، همانا خدا همواره به آنان روزی نیکویی می‌دهد. و به راستی خدا، (هم) او به درستی بهترین روزی‌دهندگان است. /ترجمه‌ی صادقی تهرانی

(کنیزان و پناهندگان) - با حرف «او» - صورت گرفته است وگرنه این دو نوع، نهایتاً ذیل عقد نکاح قرار دارند و وجود حرف «او»، ابدأً دال بر تجویز همبستری خارج از چهارچوب نکاح نیست و فقط اشاره به تفکیک شرایط متفاوت ازدواج و بستن عقد نکاح با این دو قشر مختلف اجتماعی دارد. در خاتمه‌ی این بحث باید گفت که تمام مفسرین سلف، این آیات را دلیل جواز تسری ندانسته‌اند بلکه فی‌المثل یحیی بن یزید الفراء (۲۰۷هـ) - زبان‌شناس و مفسر بزرگ - این تفکیک بین ازواج و ملک یمین را دلیل عدم وجود محدودیت عددی در ازدواج با ملک یمین می‌داند در حالی که حداکثر تعداد زنان آزادی که می‌توان با آنان ازدواج نمود چهار نفر است. فراء می‌نویسد:

«وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ أَلَا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ» یعنی: مگر، برای همسرانی که خداوند برای مردان حلال کرده است که تعداد آن‌ها از چهار نفر تجاوز نمی‌کند. و این سخن خداوند: «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ» - که در جایگاه نحوی جر، قرار دارد - به این معناست که مردان در مورد کنیزان، محدودیت ندارند و با هر تعداد که بخواهند می‌توانند عقد نکاح ببندند.^۱

فراء - این عربی‌دان و قرآن‌شناس بزرگ - که به امام نحو نیز شهرت دارد، برخلاف بیشتر مفسران، ردپایی از برساخته‌ی تسری در این آیات نیافته است لکن تفکیک بین زنان آزاد و ملک یمین را به عدم محدودیت ازدواج با ملک یمین تفسیر کرده است که البته این تفسیر وی، شاهد قرآنی‌ای نداشته و ما مفصلاً و با استناد به خود آیات قرآن، دلیل این تفکیک را روشن ساختیم.

عصر عباسی دورانی بود که سنت برده‌داری و کنیزداری - برخلاف مسیر ترسیمی قرآن - به مانند عهد جاهلیت گسترش یافت و به خصوص این رویه و سنت نامیمون، در دربار بیشتر سلاطین و حاکمان، با استقبال مواجه شد. کافیس در این جا به همین نکته اشاره کنیم که فی‌المثل متوکل عباسی (۲۴۷هـ) در دربار خود چهار هزار کنیز داشت که با همگی آن‌ها همبستر شده بود.^۲ مثال‌های این چنینی بسیاری می‌توان ذکر کرد که به خوبی بافتار تدوین تراث را روشن کرده و پرده از ذهنیات و پیش‌فرض‌های اکثریت قریب به اتفاق فقهای آن دوران، برمی‌دارد.

در خاتمه‌ی این قسمت، شایسته است به سخن مجتهد و حقوق‌دان برجسته‌ی معاصر دکتر حسین مدرسی طباطبایی نیز اشاره کنیم که پیرامون فحوای همین آیات مورد بحث، می‌گوید:

«همان طور که آیه‌ی سوره‌ی مؤمنون در مقام بیان شرایط و احکام زوجیت و عقد ازدواج نیست بلکه فی‌الجمله به عنوان زوجه اشاره دارد و تفصیل آن موکول به محلّ بیان آن است، در مسأله‌ی ملک یمین هم تفصیل خصوصیات و صور حلّیت را موکول و موکول به مقام خود داشته که آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی نساء باشد. "ازواج" ظاهراً زنان آزاد بوده‌اند که کفو مرد آزاده بودند و در جوامع عربی از قبائل مختلف عرب می‌آمدند و گاه موجب نسبت سببی مرد با یک قبیله‌ی دیگر می‌شدند. آیه‌ی اخیر می‌گوید که اگر زنی آزاده که ازدواج با او مستلزم رضایت قبیله‌ی وی و تعهدات مالی و غیره بود برای شما فعلاً فراهم نیست می‌توانید با بردگان ازدواج کنید که چنان تعهدات و التزامات در آن حدّ بالا و مسائل مربوط به آن مطرح نباشد، نه این‌که بدون ازدواج با آنان رابطه‌ی جنسی برقرار کنید. رابطه‌ی جنسی در اسلام دو گونه است یا نکاح است یا سفاح که قوانین اولی در فصل احکام شخصیه‌ی فقه بحث می‌شود و قوانین دومی در فصل حدود و احکام جزائی و جنائی. اگر کسی «ما ملکت ایمانهم» را چنان مطلق بداند که حدود احکام شخصیه‌ی فقه را در هم نوردد پس باید اجتهاد آن زن عرب را که در دوره‌ی خلیفه‌ی دوم با برده‌ی خود رابطه‌ی جنسی برقرار کرده و به اطلاق آیه‌ی سوره‌ی مؤمنون استدلال نموده بود (تفصیل ماجرا در الغدیر ۶: ۱۱۸ و مصادر متعدّد آن)^۳ موجه داند، یا سخن برخی فقهاء مالکی که مفهوم ملک یمین را برای مردان شامل غلام هم دانستند قابل طرح بدانند... وقتی مفاهیم و مقررات احکام شخصیه را با مفاهیم و مقررات ابواب تجارت و

۱. الفراء، معانی القرآن، ۲/۲۶۶

۲. سیوطی درباره‌ی اخلاقیات متوکل - که از طنز تلخ روزگار به احیاگر سنت هم مشهور است! - می‌نویسد: «وكان منهمكاً في اللذات والشراب، وكان له أربعة آلاف ووطی الجميع: او نسبت به لذات و شراب بسیار حریص بود و چهار هزار کنیز داشت که با همه‌ی آن‌ها همبستر شده بود.» (السیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۵)

۳. این ماجرا در پاره‌ای منابع نقل شده است که نهایتاً تمام صحابه‌ی حاضر، عمل آن زن را که بدون عقد نکاح با برده‌ی خود تسری کرده بود محکوم کرده و وی را اصطلاحاً تعزیر نمودند. جالب است که نظیر همین ماجرا را از دوران زمامداری عمر بن عبدالعزیز نیز نقل کرده‌اند. (نک: ابن عبدالبر، الاستذکار، ۵/۵۱۷، ۵۱۶)

معاملات اشتباه گرفتیم همین حرف‌ها و بالاتر از آن هم جا دارد. رابطه‌ی جنسی چیزی است و مالکیت چیزی دیگر. اولی احکام و اخلاقیات و طهارت مخصوص به خود را می‌طلبد و دومی احکام و اخلاقیات خود را.»^۱

- آیه‌ی هشتم (الاحزاب ۵۰)

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحَلَّلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتٍ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِن وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (الاحزاب ۵۰)^۲

در این آیه مجدداً با تفکیک بین ازواج و ملک یمین مواجه هستیم. نکته‌ی جالب در آیه‌ی فوق این است که علاوه بر ملک یمین، دسته‌ی دیگری از زنان نیز برای پیامبر علیه السلام، حلال شمرده شده‌اند. حال اگر با همان منطقی مخدوش - که تسری را جایز می‌داند - به سراغ تفسیر این آیه برویم بایستی حکم کنیم که همبستری پیامبر علیه السلام - بدون عقد نکاح - با تمام دخترعموها و دخترعمه‌ها و دختردایی‌ها و دخترخاله‌های ایشان نیز جایز بوده است! چراکه در آیه‌ی فوق این دسته از زنان نیز - به مانند ملک یمین - از «ازواج» تفکیک شده و به دنبال «ازواج» ذکر شده‌اند. اما حاشا و کلاً که چنین باشد! بلکه تمام این تفکیک‌ها ذیل قانون کلی نکاح صورت گرفته است و نمی‌توان آیه‌ای از قرآن را به گونه‌ای تفسیر کرد که با سایر آیات مربوط به آن موضوع، از در تضاد و تناقض درآید.

- آیه‌ی نهم (الاحزاب ۵۲)

«لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا» (الاحزاب ۵۲)^۳

این آیه از زمان نزول، خاتم النبیین علیه وعلیهم السلام را از ازدواج با زنان آزاد باز می‌دارد و فقط به ایشان اجازه می‌دهد که با ملک یمین (زنان پناهنده‌ی بی‌کس) ازدواج کنند؛ و چنان‌که می‌بینیم مطلقاً سخنی از برساخته‌ی تسری در میان نیست حتی می‌توان بر پایه‌ی برخی اخبار آحاد ادعا کرد که اساساً پیامبر علیه السلام در هنگام وفات، هیچ برده یا کنیزی نداشت:

«مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ مَوْتِهِ ذَرْهَمًا وَلَا دِينَارًا وَلَا عَبْدًا وَلَا أَمَةً: پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم به هنگام فوت، هیچ درهم و دینار و غلام و کنیزی نداشت.»^۴

- سخن پایانی

فقه‌های بزرگ جریان غالب دینی نیز معترفند که سیره‌ی محکم نبوی - به عنوان تبیین و بلاغ قرآن - از برساخته‌هایی چون استرقاق (برده‌گیری) و تسری، تهی است؛ از جمله فقیه مشهور مصری، سید سابق می‌نویسد:

۱. مقاله‌ی «نوادیر فقهی معتزله و خوارج» (متن سخنرانی دکتر مدرسی طباطبایی در انجمن تاریخ بنیاد فرهنگ ایران (تهران، فروردین ۱۳۵۶)، اینک در مجموعه‌ی تاریخیات، صص ۲۰۵-۲۲۶، نیوجرسی ۲۰۰۹)

۲. ای پیغمبر، ما زنان را که مهریه‌ی آن‌ها را داده‌ای، و کنیزانت را که خدا نصیب کرده، و دخترعمو و دخترعمه و دختردایی و دخترخاله‌ای را که با تو مهاجرت کرده‌اند، برای تو حلال کردیم، و زن مؤمنی که خودش را بدون مهریه به پیغمبر ببخشد، در صورتی که پیغمبر بخواهد با او ازدواج کند. این حکم آخر، فقط به تو اختصاص دارد نه به مؤمنین. ما می‌دانیم برای مؤمنین در مورد همسران و کنیزانشان چه دستوری داده‌ایم، تا بر تو اشکالی نباشد و مسلماً خدا آمرزنده و مهربان است. / ترجمه‌ی بختیاری نژاد

۳. از این پس، دیگر [گرفتن] زنان و نیز اینکه به جای آنان، زنان دیگری بر تو حلال نیست، هر چند زیبایی آنها برای تو مورد پسند افتد، به استثنای کنیزان، و خدا همواره بر هر هر چیزی مراقب است. / ترجمه‌ی فولادوند

۴. البخاری، صحیح البخاری، ش ۲۷۳۹

«همانا در قرآن کریم هیچ نصی وجود ندارد که برده‌داری را مباح کند بلکه هرچه در قرآن آمده، دعوت به آزادی بردگان است. و ثابت نشده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم، احدی از اسیران را به بردگی گرفته باشد بلکه ایشان تمام اسیران مکه و بنی مطلق و حنین را آزاد کردند و از ایشان صلی الله علیه وسلم ثابت است که هر برده‌ای از زمان جاهلیت داشت، آزاد کرد و ایضاً هرچه که به ایشان هدیه داده شد را آزاد کردند.»^۱

در مورد پاره‌ای اخبار آحاد که احياناً ممکن است به عنوان دلیل جواز تسری شناخته شود نیز باید چند نکته را لحاظ کرد:

(۱) تقریباً تمام اصولیان مذاهب اهل قبله اتفاق دارند که خبر واحد ابداً یقین‌آور نبوده و بلکه جز ظن را افاده نمی‌کند و نتیجتاً در صورت تضاد این اخبار با نصوص ثابت و قطعی قرآن کریم، باید اولویت را به قرآن داد. فقیه و اصولی بزرگ، ابن حزم (۴۵۶ هـ) می‌گوید:

«قَالَ الْحَنْتِيُّونَ وَالشَّافِعِيُّونَ وَجُمْهُورُ الْمَالِكِيِّينَ وَجَمِيعُ الْمُعْتَزِلَةِ وَالْخَوَارِجِ: إِنَّ خَبَرَ الْوَاحِدِ لَا يُوجِبُ الْعِلْمَ، وَمَعْنَى هَذَا عِنْدَ جَمِيعِهِمْ أَنَّهُ قَدْ يُمَكِّنُ أَنْ يَكُونَ كَذِباً أَوْ مَوْهُوماً فِيهِ، وَإِتَّفَقُوا كُلُّهُمْ فِي هَذَا:

حنفی‌ها و شافعی‌ها و اغلب مالکی‌ها و تمام معتزله و خوارج می‌گویند که خبر واحد، موجب علم نیست، و معنای این سخن نزد تمامی این مذاهب، آن است که چه بسا ممکن است خبر واحد، کذب یا توأم با توهم باشد و همه‌ی این گروه‌ها در این اصل، توافق دارند.»^۲

(۲) حتی اگر قرآن را نیز کنار نهمیم، اخبار آحاد نقل شده در این باب، ضد و نقیض بوده و صرف تکیه کردن بر آن‌ها ما را به جایی نمی‌رساند.

(۳) بسیاری از این اخبار، از بافتار خود کنده شده‌اند و قادر نیستند تمام واقعیت را - بدون نقصان و کاستی - بیان کنند. مثلاً اگر گزارش شده که فلان صحابی یا بهمان بزرگ از تابعین و... بیش از چهار کنیز داشته است، فزونی این کنیزان را نمی‌توان لزوماً به معنای ثبوت تسری با تک‌تک‌شان دانست.

(۴) نکته‌ای که تمام علمای اهل سنت بر آن تکیه می‌کنند این است که اعمال و رفتار و اجتهادات افراد - اعم از صحابی یا غیر صحابی - مطلقاً مصدر تشریح نبوده و حجیت دینی، محدود به قرآن کریم و سنت صحیح نبوی - به عنوان بلاغ و تبیین قرآن - است. و البته اظهر من الشمس است که هر خبری را به صرف انتساب به پیامبر علیه السلام، نمی‌توان سنت نبوی نامید بلکه سنت نبوی، محدود و مقید به قرآن کریم و تحت ضوابط آن خواهد بود چراکه مُحال است مُبیین (سنت نبوی) با مُبیین (قرآن کریم) از در تضاد و تخالف درآید.

(۵) در مورد جواز ازدواج با بیش از چهار ملک یمین - که نظر چیره و غالب تراث فقهی است - دکتر محمد عماره می‌نویسد:

«همان طور که ازدواج با بیش از چهار زن آزاد - توأم - جایز نیست، بعضی فقها پایبندی به همین تعداد را در مورد کنیزان - یا در مورد کنیزان و زنان آزاد - نیز شرط کرده‌اند. و هر چند جمهور فقها تسری را محدود به چهار زن ندانسته‌اند لکن امام محمد عبده - در فتوای خویش پیرامون تعدد زوجات - به هنگام تفسیر این سخن خداوند سبحانه و تعالی /أَوْ مَمْلُوكَاتٍ أَيْمَانُكُمْ/ النساء ۳ می‌گوید: همانا مسلمانان اتفاق دارند که مرد می‌تواند هر تعداد کنیز را که خواست - بدون محدودیت عددی - در اختیار داشته باشد لکن شخص اندیشمند می‌تواند خلاف این موضوع را از این آیه دریابد، چراکه این آیه اباحه‌ی تعدد زوجات را فقط تا چهار زن می‌داند/الأعمال الكاملة للإمام محمد عبده ۹۱/۴ [پایان نقل قول از عبده]

رویکرد صدر اسلام، این اجتهاد را تأیید می‌کند چراکه هیچ مردی با بیش از یک سُرّیه، تسری نمی‌کرد... لکن واقعیت تاریخی - وقتی اسیران فزونی یافتند و منابع برده‌گیری، متعدد شدند - از این الگوی اسلامی تسری عقب افتاد. و خطای آشکار - بلکه جنایت - است اگر این واقعیت تاریخی را بر شرع اسلام حمل نماییم.»^۳

در ادامه باید این نکته را یادآوری کنیم که ما فقط با بررسی تمام آیات قرآن و غور در مفاهیم و معانی عصر نزول - و بدون نیاز به تراث فقهی یا روایی - حقایق موضوع ملک یمین را روشن کردیم و از این حیث، بحث را تمام می‌دانیم لکن در این جا به اخبار آحادی نیز استناد خواهیم کرد که در راستای همین حقایق قرار دارد.

۱. سید سابق، فقه السنة، ۲/۶۸۸

۲. ابن حزم، الإحكام في أصول الأحكام، ۱/۱۱۹ - گفتنی است تعدادی از اصولیان و فقهای حنبلی مثل قاضی ابویعلی و... نیز خبر واحد را مفید علم نمی‌دانند. هم‌چنین بسیاری از فقها و اصولیان برجسته‌ی شیعه - نظیر سیدمرتضی، قاضی براج، ابن زهرة حلی، طبرسی، ابن ادریس حلی و... - چنین نظری دارند. (نک: الخراسانی، کفایة الاصول، ص ۲۹۴)

۳. عماره، شبهات و اجابات حول مکانة المرأة في الإسلام، صص ۱۱۴، ۱۱۳

صحابی عبدالله بن مسعود نقل می‌کند:

«قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ، مَنْ اسْتَطَاعَ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ، فَإِنَّهُ أَغْضَى لِلْبَصْرِ وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَهُ وَجَاءٌ»^۱

پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم به ما گفت: ای گروه جوانان! هرکدام از شما که توانایی ازدواج دارد پس ازدواج کند که این کار، بهترین مانع نگاه شیطانی [به زنان] و بهترین حافظ پاکدامنی است و هرکدام از شما که قادر به ازدواج نیست روزه بگیرد که روزه، ضعیف کننده‌ی شهوت جنسی است.^۱

در این روایت نبوی، پیامبر علیه السلام کسانی را که «استطاعت» دارند به ازدواج دعوت می‌کند و کسانی را که فاقد این استطاعت هستند به پاکدامنی و عفت از طریق روزه‌داری فرامی‌خواند. بافتار این روایت کاملاً مرتبط به برآوردن نیاز جنسی بوده و پیامبر مطلقاً راه سومی - جز ازدواج یا پاکدامنی در صورت فقدان امکان ازدواج - را معرفی نکرده است. ما معتقدیم مفاد این خبر دقیقاً منطبق با این آیه‌ی قرآن است که پیش‌تر آوردیم:

«وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (النور ۳۳)^۲

بر اساس روایت فوق، پیامبر علیه السلام هیچ راهی جز ازدواج را برای برآوردن نیاز جنسی توصیه و تجویز نکرده و مطلقاً نامی از برساخته‌ی تسری برده است. نتیجتاً از دیدگاه سنت نبوی امکان همبستری با کنیزان، جز از مسیر نکاح و عقد ازدواج شرعی، منتفی و ممنوع است.

در مورد حرمت ازدواج با کنیز شوهردار، مالک بن انس (۱۷۹هـ) نقل می‌کند:

«عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ اشْتَرَى مِنْ عَاصِمِ بْنِ عَدِيِّ جَارِيَةً، فَوَجَدَهَا ذَاتَ زَوْجٍ فَرَدَّهَا:

عبدالرحمن بن عوف، کنیزی از عاصم بن عدی خرید و وقتی فهمید آن کنیز، شوهر دارد آن را بازگرداند.»^۳

ایضاً مالک نقل می‌کند:

«عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرٍ، أَهْدَى لِعُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ جَارِيَةً مِنَ الْبُصْرَةِ وَلَهَا زَوْجٌ، فَقَالَ عُثْمَانُ: «لَنْ أَقْرَبَهَا حَتَّى يُقَارِقَهَا زَوْجُهَا، فَأَرَضَى ابْنُ عَامِرٍ زَوْجَهَا، فَفَارَقَهَا»:

عبدالله بن عامر، کنیزی شوهردار را از بصره به عثمان بن عفان هدیه کرد. عثمان گفت: تا وقتی این کنیز از شوهر خود جدا نشود به او نزدیک نمی‌شوم. پس ابن عامر شوهر آن کنیز را راضی کرد و او از آن زن جدا شد.»^۴

با تمام این تفصیلات، هرگز نباید فراموش کرد که صرف ذکر یک پدیدار در قرآن، دلیل جواز یا مشروعیت ابدی آن نیست. مثلاً قرآن کریم بارها از فقراء و مساکین نام برده و مواردی چون قرض الحسنه، صدقات و... را نیز برای مبارزه با فقر وضع کرده است. اما آیا از چنین مقدمه‌ای - یعنی: وجود آیات مربوط به فقرا و مساکین - می‌توان این نتیجه را گرفت که قرآن به دنبال استمرار فقر و فلاکت و فزونی فقرا و مساکین است؟؟ اظهر من الشمس است که پاسخ این پرسش، منفی است چراکه در هیچ کجای قرآن، دستور و توصیه‌ای به فقیرشدن یا فقیرماندن یا به فقرکشاندن افراد وجود ندارد پس چه طور است که پاره‌ای افراد، از وجود آیات مربوط به بردگان و کنیزان و احکام مربوط به آنان - و با چشم پوشی از احکامی که صریحاً در جهت لغو این پدیدار نازل شده‌اند - به جواز و استمرار نظام بردگی و کنیزی می‌رسند؟؟ و آیا در قرآن حتی یک آیه نیز وجود دارد که توصیه به برده‌شدن یا برده‌ماندن یا برده‌گرفتن کرده باشد؟؟ جز این که چندین آیه در توصیه و ترغیب به آزادی بردگان نازل شده و قرآن، پاره‌ای کفارات را نیز آزادی بردگان قرار داده است؟ حقیقتاً باید گفت هم‌چنان که قرآن هیچ حکم و توصیه‌ای در باب جواز و ابقای فقر ندارد هیچ حکمی نیز در جواز و ابقای بردگی ندارد و جهت‌گیری کلی و صریح آیات وحی در راستای برچیدن فقر و بردگی است.

۱. البخاری، صحیح البخاری، ش ۵۰۶۶ و مسلم، صحیح مسلم، ش ۱۴۰۰

۲. آنان که امکانات ازدواج را ندارند باید در راه عفت و پاکدامنی تلاش کنند، تا خداوند از فضل و لطف خود ایشان را دارا کند/ترجمه‌ی خرمدل

۳. مالک، موطأ بروایة الشیبانی، ش ۷۹۴

۴. همان، ش ۷۹۵

متأسفانه خلط بین احکام نکاح و موضوع ملکیت - و تداوم بحث بردگی و کنیزی، خلاف روند دستورات قرآن و سنت نبوی در برچیدن تدریجی این نظام بهره‌کشی - گاه باعث شده است فقهای عصر عباسی فتاوی‌های عجیب و غیراخلاقی‌ای صادر کنند که ما بحث خود را با بیان نمونه‌ای از این فتاوا خاتمه داده و این نکته‌ی مهم را تذکار می‌دهیم که سکوت نسبی سال‌ها و قرن‌ها در برابر پدیده‌های نادرست و باطل تراش مسلمانان، هیچ‌گاه حجتی بر حقیقت آن‌ها نبوده و نیست و نخواهد بود؛ و به قول استاد امام محمد عبده:

«الباطل لایصیر حقاً بمرور الزمن: باطل هیچ‌گاه با گذشت زمان، تبدیل به حق نمی‌شود.»^۱

ابن قدامة می‌نویسد:

«و لا یجب الحد بوطء جاریة مشتركة بینة بین غیره. و به قال مالک و الشافعی و اصحاب الرأی. و قال ابو ثور: یجب. و لنا أنه فرج له ملک فلا یحد بوطئه:

همبستر شدن با کنیز مشترک [کنیزی که مشترکاً از آن دو نفر است]، موجب مجازات زنا نیست و مالک و شافعی و اصحاب رأی همین نظر را دارند. ابو ثور گفته: در این حالت، مجازات لازم است و نظر ما این است که فرج این کنیز مشترک، جزء دارایی وی است و بنابراین همبستر شدن با وی مجازاتی ندارد.»^۲

ابن قدامة در ادامه می‌نویسد:

«فان وطیء جاریة غیره فهو زان سواء کان یاذنه أو غیر إذنه لأن هذا مما لا یستباح بالبذل والإباحة وعلیه الحد إلا فی موضعین : أحدهما الأب إذا وطیء جاریة ولده فانه لا حد علیه فی قول أكثر أهل العلم منهم مالک وأهل المدينة و الأوزاعی و الشافعی و أصحاب الرأی و قال أبو ثور و ابن المنذر : علیه الحد... الموضوع الثاني إذا وطیء جاریة امرأته بإذنها:

اگر مردی با کنیز شخص دیگر - خواه با اجازه یا بدون اجازه‌ی ارباب کنیز - همبستر شود زناکار است چراکه چنین کاری به واسطه‌ی بذل کنیز و اجازه‌ی ارباب، مباح نمی‌شود مگر در دو حالت: نخست این‌که پدر با کنیز پسرش همبستر شود که در این حالت از نظر بیشتر علما - از جمله مالک و اهالی مدینه و اوزاعی و شافعی و اصحاب رأی - هیچ مجازاتی ندارد ولی ابو ثور و ابن منذر گفته‌اند: در این حالت مجازات او لازم است... حالت دوم وقتی است که مرد با اجازه‌ی همسرش با کنیز وی همبستر شود.»^۳

۱. رشید رضا، تاریخ الاستاذ الامام، ۶۵۱/۲

۲. ابن قدامة، المغنی، ۱۵۱/۱۰

۳. همان، ۱۵۲/۱۰

منابع

- ابن الاثير، المبارك بن محمد. *النهاية فى غريب الحديث والأثر*. بيروت: المكتبة العلمية، ١٩٧٩
- ابن جزى، محمد بن احمد. *التسهيل لعلوم التنزيل*. بيروت: شركة دار الأرقم بن أبى الأرقم، ١٤١٦، ط١
- ابن حزم، على بن احمد. *الإحكام فى اصول الأحكام*. بيروت: دار الآفاق الجديدة.
- ابن حنبل، احمد بن محمد. *المسند*. بيروت: مؤسسة الرسالة، ٢٠٠١، ط١
- ابن سعد، محمد. *الطبقات الكبرى*. بيروت: دار صادر
- ابن سعد، محمد. *طبقات* (ترجمه فى فارسى الطبقات الكبرى). ترجمه: محمود مهدوى دامغانى. تهران: انتشارات فرهنگ و انديشه، ١٣٧٤
- ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله. *الاستدكار فى شرح مذاهب علماء الأمصار*. بيروت: دار الكتب العلمية، ٢٠٠٠، ط١
- ابن قدامة، عبدالله بن احمد. *المُعنى فى فقه الامام احمد بن حنبل*. بيروت: دار الفكر، ٢٠٠٥، ط١
- الأخفش الاوسط، سعيد بن مسعدة. *معانى القرآن*. القاهرة: مكتبة الخانجي، ١٩٩٠، ط١
- الاسد آبادى، عبد الجبار بن احمد. *فضل الاعتزال و طبقات المعتزلة*. دار التونسية للنشر
- الاسفرايينى، طاهر بن محمد. *التبصير فى الدين*. بيروت: عالم الكتب، ١٩٨٣
- البخارى، محمد بن اسماعيل. *صحيح البخارى*. دار طوق النجاة، ١٤٢٢، ط١
- البنا، جمال. *المرأة المسلمة بين تحرير القرآن و تقيد الفقهاء*. القاهرة: دار الفكر الإسلامى
- پوپر، كارل (Karl R. Popper). *جامعهى باز و دشمنان آن* (ترجمه فى فارسى *The Open Society and Its Enemies*). ترجمه: عزت الله فولادوند. تهران: انتشارات خوارزمى، ١٣٨٠، چ٣
- الجصاص، احمد بن على. *أحكام القرآن*. بيروت: دار الكتب العلمية، ١٩٩٤، ط١
- ابن هشام، عبد الملك. *السيرة النبوية*. القاهرة: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابى الحلبي وأولاده بمصر، ١٩٥٥
- الخراسانى، محمد كاظم. *كفاية الاصول*. مؤسسة آل البيت عليهم السلم لاحياء التراث
- الرازى، محمد بن عمر. *التفسير الكبير*. بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٢٠، ط٣
- الراغب الاصفهانى، الحسين بن محمد. *المفردات فى غريب القرآن*. بيروت: دار القلم، ١٤١٢، ط١
- راميار، محمود. *تاريخ قرآن*. تهران: انتشارات اميركبير، ١٣٨٤، چ٦
- رشيد رضا، محمد. *تفسير المنار*. القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٩٠
- رشيد رضا، محمد. *تاريخ الاستاذ الامام الشيخ محمد عبده*. القاهرة: دار الفضيلة، ٢٠٠٦، ط٢
- الزركلى، خير الدين. *الأعلام*. بيروت: دار العلم للملايين، ٢٠٠٢، ط١٥
- الزلمى، مصطفى ابراهيم. *اصول فقه كاربردى* (ترجمه فى فارسى اصول الفقه فى نسيجه الجديد). ترجمه: احمد نعمتى. تهران: نشر احسان، ١٣٩٤، چ١
- الزمخشري، محمود بن عمر. *الكشاف*. الرياض: مكتبة العبيكان، ١٩٩٨
- سابق، السيد. *فقه السنة*. بيروت: دار الكتاب العربى، ١٩٧٧، ط٣
- السرخسى، محمد بن احمد. *اصول السرخسى*. بيروت: دار المعرفة
- السيوطى، عبد الرحمن بن ابى بكر. *الاتقان فى علوم القرآن*. القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٧٤
- السيوطى، عبد الرحمن بن ابى بكر. *لباب النقول فى أسباب النزول*. بيروت: دار الكتب العلمية
- السيوطى، عبد الرحمن بن ابى بكر. *تاريخ الخلفاء*. مكتبة نزار مصطفى الباز، ٢٠٠٤، ط١

- الشافعي، محمد بن ادريس. الأم. بيروت: دار المعرفة، ١٩٩٠
- الطوسي، محمد بن الحسن. التبيان في تفسير القرآن. قم: مؤسسة النشر الاسلامي، ١٤١٣، ط١١
- الطبري، محمد بن جرير. تفسير الطبري (جامع البيان في تأويل القرآن). بيروت: مؤسسة الرسالة، ٢٠٠٠، ط١
- علي، جواد. المفصل في تاريخ العرب قبل الإسلام. بيروت: دار الساقى، ٢٠٠١، ط٤
- عمارة، محمد. شبهات و اجابات حول مكانة المرأة في الاسلام. القاهرة: نهضة مصر، ٢٠٠٨، ط١
- الفراء، يحيى بن يزيد. معانى القرآن. القاهرة: دارالمصرية للتأليف والترجمة
- الفراهيدي، الخليل بن أحمد. كتاب العين. دار ومكتبة الهلال
- القرطبي، محمد بن احمد. تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن). الرياض: دار عالم الكتب، ٢٠٠٣
- مسلم، مسلم بن الحجاج. صحيح مسلم. بيروت: دار إحياء التراث العربي
- الماتريدي، محمد بن محمد. تفسير الماتريدي (تأويلات اهل السنة). بيروت: دار الكتب العلمية، ٢٠٠٥، ط١
- الماوردي، علي بن محمد. تفسير الماوردي (النكت والعيون). بيروت: دار الكتب العلمية
- مدرسي طباطبائي، حسين. نوادر فقهية معتزله و خوارج (متن پياده شده يک سخنرانی)
- مالك، مالك بن انس. موطأ برواية الشيباني. بيروت: المكتبة العلمية، ط٢
- الموسوعة الفقهية الكويتية. الكويت: وزارة الأوقاف والشئون الإسلامية
- الواقدي، محمد بن عمر. المغازي. بيروت: دار الأعلمي، ١٩٨٩، ط٣

www.eslahe.com

نوگرا سايته برائ نوانديشان

كانال تلگرامي نوگرا

@eslahe